



# نہضت عاشورا

در کلام حضرت آیت الله خامنه‌ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

- ۷ / نهضت حسینی و تاسیس نظام اسلامی
- ۱۵ / اربعین و زنده نگه داشتن یاد نهضت حسینی
- ۱۹ / تأثیرات نهضت عاشورا در تاریخ اسلام
- ۲۵ / عبرت‌های عاشورا
- ۳۱ / خصوصیات منحصر به فرد حادثه‌ی کربلا و مسئولیت
- امروز ما در پاسداری از اسلام
- ۴۹ / تأثیرات عاشورایی و مسئولیت امروز ما
- ۵۵ / بازشناسی هدف قیام امام حسین علیه‌السلام
- ۷۱ / شباهت‌های نهضت حسینی و نهضت خمینی
- ۷۹ / عوام و خواص
- ۹۹ / عبرت‌های عاشورا و بررسی مقاطع اصلی زندگی امام حسین علیه‌السلام
- ۱۱۷ / بررسی باطن نهضت حسینی
- ۳۷ / برکات عزاداری اباعبدالله و احیای ذکر عاشورا





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۹۱/۰۵/۱۶)

## اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد.

پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.





## نهضت حسینی و تأسیس نظام اسلامی

توجه به حضرت اباعبدالله (ع)، روح و جهتگیری نهضت

پیشبرد نهضت با محبت اهل بیت (علیهم السّلام)

گره زدن مسائل نهضت به عاشورا، توسط امام (ره)

حرکت امام حسین (ع) برای اقامه ی قسط

و ایجاد نظام اسلامی

فرق شهدای ما با شهدای کربلا

حرکت اهل بیت (علیهم السّلام) برای تشکیل نظام

اسلامی

عامل فوق العاده مؤثر در پیروزی نهضت

نکاتی که باید در مجالس محرم مورد توجه قرار گیرد

خالی کردن حادثه را از پیرایه های مضر

چگونگی امکان ضرر به حادثه عاشورا

زنده نگه داشتن یاد امام (ره)

حمایت و کمک مردم در اداره کشور

تذکر و توجه دادن مردم به وظایف اساسی شان

رعایت وحدت کلمه بین آحاد مردم

## نهضت حسینی و تأسیس نظام اسلامی\*

### توجه به حضرت اباعبدالله (ع)، روح و جهتگیری نهضت

در آستانه‌ی ماه محرم، آنچه که به نظر می‌رسد طرح آن مفید باشد، دو مطلب است: یکی، آنچه مربوط به مسایل محرم و عزاداری سالار شهیدان و مطالبی که در این محدوده است و دوم، مسایل عام مربوط به حوزه‌ی روحانیت و وظایف ویژه‌ی ما معلمان و علمای دین و روحانیون در این برهه و شرایط خاص زمان می‌باشد. اینها مطالبی است که برای آقایان روشن و واضح است؛ لیکن در تکرار و اوضحات هم فوایدی وجود دارد. در مورد مسأله‌ی محرم و عاشورا، باید بگویم که روح نهضت ما و جهتگیری کلی و پشتوانه‌ی پیروزی آن، همین توجه به حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌الصلاة والسلام) و مسایل مربوط به عاشورا بود. شاید برای بعضیها، این مسأله قدری ثقیل به نظر برسد؛ لیکن واقعیت همین است. هیچ فکری - حتی در صورتی که ایمان عمیقی هم با آن همراه باشد - نمی‌توانست توده‌های عظیم میلیونی مردم را آن‌چنان حرکت بدهد که در راه انجام آنچه احساس تکلیف می‌کردند، در انواع فداکاری ذره‌یی تردید نداشته باشند.

### پیشبرد نهضت با محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)

اساساً مادامی که ایمان، با محبت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبت است که در مقام عمل و تحرک - آن هم در حد بالا - به ایمان کارایی می‌بخشد. بدون محبت نمی‌شد ما نهضت را به پیش ببریم. بالاترین عنوان محبت - یعنی محبت به اهل بیت - در تفکر

اسلامی، در اختیار ماست. اوج این محبت، در مسأله‌ی کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گرانبهای فداکاری مردان خدا در آن روز است که برای تاریخ و فرهنگ تشیع، به یادگار گذاشته شده است. در آن روزهایی که مسایل اسلامی، با دیدهای نو مطرح می‌شد و جاذبه‌های خوبی هم داشت و برای کسانی که با دین و اسلام سر و کار زیادی نداشتند، موضوع مبارکی هم بود و گرایشهای نو در تفکر اسلامی، چیز بدی نبود - بلکه برای عالم اسلام و بخصوص قشر جوان ذخیره محسوب می‌شد - یک گرایش شبه روشنفکرانه به وجود آمده بود که ما بیاییم مسایل ایمانی و اعتقادی اسلام را از مسایل عاطفی و احساسی - از جمله مسایل مربوط به عاشورا و روضه‌خوانیها و گریه - جدا کنیم!!

### گره زدن مسائل نهضت به عاشورا، توسط امام(ره)

شاید بسیاری در آن روزها بودند که با توجه به این که در ماجرای ذکر عاشورا و روایت فداکاری اباعبدالله (علیه‌السلام) چیزهایی وارد شده بود و احياناً به شکل‌های تحریف‌آمیزی بیان می‌شد، این حرف برایشان مطلوب و شیرین بود و این گرایش رشد می‌کرد؛ لیکن در صحنه‌ی عمل، ما بوضوح دیدیم که تا وقتی این مسأله از طرف امام بزرگوارمان، به صورت رسمی و علنی و در چارچوب قضایای عاشورا مطرح نشد، هیچ کار جدی و واقعی انجام نگرفت. در دو فصل، امام(ره) مسأله‌ی نهضت را به مسأله‌ی عاشورا گره زدند: یکی در فصل اول نهضت - یعنی روزهای محرم سال ۴۲ - که تریبون بیان مسایل نهضت، حسینیه‌ها و مجالس روضه‌خوانی و هیئات سینه‌زنی و روضه‌خوانها و ذکر مصیبت گویندگان مذهبی شد و دیگری، فصل آخر نهضت - یعنی محرم سال ۵۷ - بود که امام(ره) اعلام فرمودند: «ماه محرم گرامی و بزرگ داشته بشود و مردم مجالس برپا کنند». ایشان، عنوان این ماه را ماه پیروزی خون بر شمشیر قرار دادند و مجدداً همان طوفان عظیم عمومی و مردمی به وجود آمد؛ یعنی ماجرای نهضت که روح و جهت حسینی داشت، با ماجرای ذکر مصیبت حسینی و یاد امام حسین(ع) گره خورد.

### حرکت امام حسین(ع) برای اقامه‌ی قسط و ایجاد نظام اسلامی

این، در مقام عمل بود. در مقام تبلیغ و واقع و ثبوت هم که مطلب روشن است. حرکت امام حسین(ع) برای اقامه‌ی حق و عدل بود: «آما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر...». در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم: «و منح النصیح و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة». آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند: «یها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال: من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یتغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله». تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض،



اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم(ص) و دیگر پیامبران بوده است که: «یا وارث ادم صفوة الله یا وارث نوح نبی الله...» و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «لیقوم الناس بالقسط». اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.

### ❁ فرق شهدای ما با شهدای کربلا

آنچه که نهضت ما را جهت می‌داد و امروز هم باید بدهد، دقیقاً همان چیزی است که حسین بن علی(علیه‌السلام) در راه آن قیام کرد. ما امروز، برای شهدای خود که در جبهه‌های گوناگون و در راه این نظام و حفظ آن، به شهادت می‌رسند، با معرفت عزاداری می‌کنیم. آن شهید و جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفار به شهادت رسیده، هیچ شبهه‌ی برای مردم ما وجود ندارد که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگهداشتن و محکم کردن ستونهای همین نظام و انقلاب، به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز، با شهدای کربلا که در تنهایی و غربت کامل قیام کردند و هیچ‌کس آنها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه‌ی مردم و بزرگان وجوه اسلام، آنها را منع می‌کردند، متفاوت است. در عین حال، ایمان و عشقشان آن‌چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و مظلومانه و تنها به شهادت رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاههای تبلیغی و مشوقهای جامعه به آنها می‌گویند بروید و آنها هم می‌روند و به شهادت می‌رسند، فرق دارد. البته این شهید، شهید والامقامی است؛ اما او چیز دیگری است.

### ❁ حرکت اهل بیت(علیهم‌السلام) برای تشکیل نظام اسلامی

ما که امروز این نظام اسلامی را لمس می‌کنیم و برکات آن را از نزدیک می‌بینیم، بیشتر از اسلاف خود، قدر نهضت حسینی(علیه‌السلام) و معنای آن را درک می‌کنیم و باید بکنیم. آن بزرگوار، برای چنین چیزی حرکت کرد. آن بزرگوار، برای همین قیام کرد که رژیمهای فاسد و مخرب انسان و دین و ویرانگر صلاح، در جامعه نباشند و نظام اسلامی و الهی و انسانی و مبنی بر صلاح، در جامعه استقرار پیدا کند. البته، اگر آن نظام در زمان آن بزرگوار و یا در زمان ائمه‌ی بعدی(علیهم‌السلام) - که معصومند و به منبع وحی متصلند - تحقق پیدا می‌کرد و آنها در رأس آن نظام قرار می‌گرفتند، طبیعی است که وضعشان با ما متفاوت بود. در عین حال، هیکل و هندسه‌ی قضیه، یکی است و آنها هم برای همین طور نظامی، حرکت می‌کردند. حالا این یک بحث طولانی است که نمی‌خواهم در این جا وارد آن بشوم که آیا ائمه(علیهم‌السلام) برای ایجاد نظام اسلامی، عزم جدی داشتند یا کار آنها صرفاً به عنوان سرمشق بود. آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه(علیهم‌السلام) به دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه(علیهم‌السلام) جداً می‌خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار - آن طور که

تصور می‌شود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می‌خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می‌کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه‌گیریها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا می‌کند که حالا این موضوع را بحث نمی‌کنیم. اجمالاً، در این‌که حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست.

### عامل فوق‌العاده مؤثر در پیروزی نهضت

ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه‌ی آن نهضت، در جامعه‌ی خودمان این نظام را به‌وجود آورده‌ایم. اگر در جامعه‌ی ما، عشق به امام حسین(ع) و یاد او و ذکر مصایب و حوادث عاشورا معمول و رایج نبود، معلوم نبود که نهضت با این فاصله‌ی زمانی و با این کیفیت که پیروز شد، به پیروزی می‌رسید. این، عامل فوق‌العاده مؤثری در پیروزی نهضت بود و امام بزرگوار ما، در راه همان هدفی که حسین بن علی(علیه‌السلام) قیام کرده بودند، از این عامل حداکثر استفاده را کردند. امام(ره) با ظرافت، آن تصور غلط روشنفکران مآبانه‌ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه‌ی از زمان رایج بود، از بین بردند. ایشان، جهتگیری سیاسی مترقی انقلابی را با جهتگیری عاطفی در قضیه‌ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهماندند که این، یک کار زاید و تجملاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه‌ی ما نیست؛ بلکه لازم است و یاد امام حسین و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار - چه به صورت روضه‌خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون - باید به شکل رایج و معمول و گریه‌آور و عاطفه‌برانگیز و تکان‌دهنده‌ی دلها، در بین مردم ما باشد و از آنچه که هست، قویتر هم بشود. ایشان، بارها بر این مطلب تأکید می‌کردند و عملاً هم خودشان وارد می‌شدند.

### نکاتی که باید در مجالس محرم مورد توجه قرار گیرد

ما در آستانه‌ی محرم انقلاب و محرم امام حسین(ع) که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرم دوران انقلاب، با محرم‌های قبل از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است. این محرم‌ها، محرم‌هایی است که در آن، معنا و روح و جهتگیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرم را در زندگی خود می‌بینیم. حکومت و حاکمیت و اعلای کلمه‌ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرم است. ما در دوران خود، محرم را با محصول آن، یکجا داریم. با این محرم، بایستی چگونه رفتار کنیم؟ پاسخ این است که ما معلمان، همه‌ی علمای دین، همه‌ی مبلغان و همه‌ی ذاکران، باید مسأله‌ی عاشورا و مصایب حسین بن علی(علیه‌السلام) را به صورت یک مسأله‌ی جدی و اصلی و به دور از شعار، مورد توجه قرار بدهیم. واقعاً اگر بخواهیم این مسأله را جدی بگیریم، راهش چیست؟

### ❏ خالی کردن حادثه از پیرایه‌های مضر

اولین شرط این است که ما حادثه را از پیرایه‌های مضر خالی کنیم. چیزهایی وجود دارد که اگرچه پیرایه است، اما نه مضر و نه حتی دروغ است. همه‌ی کسانی که بخواهند با بیان هنری، حادثه‌یی را ترسیم کنند، فقط متن حادثه را نمی‌گویند. وقتی شما می‌شنوید که در شرایط خاصی، سخنی از زبان کسی خارج شده، می‌توانید احساسات آن گوینده‌ی سخن را هم حدس بزنید. این، یک چیز قهری است. اگر در بیابانی و در مقابل لشکریانی، انسانی حرفی بر زبان جاری می‌کند، بسته به این که آن حرف چه باشد - دعوت و التماس و تهدید و ... - قاعدتاً حالاتی در روح و ذهن این گوینده وجود دارد که این برای شنونده‌ی عاقل، قابل حدس است و برای گوینده‌ی هنرمند نیز قابل بیان می‌باشد. گفتن اینها، اشکالی ندارد. ما وقتی بخواهیم حالات امام و اصحابش (علیهم‌السلام) را در روز و شب عاشورا - آن مقداری که در کتب معتبره خواندیم و یافتیم - بیان کنیم، قهراً خصوصیات و ملاساتی دارد. فرض کنید سخنی را که امام (ع) با یارانش در شب عاشورا گفته است، می‌توانید با این خصوصیات بیان کنید: در تاریکی شب و یا در تاریکی غم‌انگیز و حزن‌آور آن شب و از این قبیل. این پیرایه‌ها، نه مضر و نه دروغ است؛ اما بعضی از پیرایه‌ها دروغند و بعضی از نقلها خلاف می‌باشند و حتی آنچه که در بعضی از کتابها نوشته شده است، مناسب شأن و لایق مفهوم و معنای نهضت حسینی نیست. اینها را بایستی شناخت و جدا کرد. بنابراین، اولین مسأله این است که ما حادثه را خالص کنیم و آن حادثه‌ی خالص شده و دقیق و متقن را، به انواع بیانهای هنری - از شعر و نثر و سبک روضه‌خوانی که خودش یک سبک هنری مخصوصی است - بیامیزیم. این کار، اشکالی ندارد و مهم است. ما باید این کار را بکنیم. کسانی که در این رشته متصلب و واردند، باید این کار را انجام بدهند. اگر ما از حادثه‌ی عاشورا، مثلاً «لیستنقد عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة» را بیان کردیم - که امروز معنا و مفهوم آن برای ما روشن است - ولی آن معنا و مفهوم را نقض کرد و با آن مخالف و مغایر بود؛ این کار، خدمت به مرام حسینی و حادثه‌ی عاشورا نیست. ما باید حادثه را خالص کنیم و سپس ابعاد مختلف آن را برای مردم تشریح نماییم.

### ❏ چگونگی امکان ضرر به حادثه عاشورا

من نمی‌خواهم به آقایان علما و مبلغان و گویندگان و ذاکران محترم و همه‌ی جمع ما که اهل منبر و روضه و بیان مصایب و محامد سیدالشهداء (علیه‌الصلاة والسلام) هستیم، مطلبی را در آن زمینه‌ها مطرح بکنم؛ ولی به طور کلی باید بگویم که این حادثه - به عنوان پشتوانه‌ی نهضت و انقلاب - باید آبرومند و پرتپش و پرقدرت باقی بماند. اگر برخورد امروز ما با این حادثه، مثل روضه‌خوانی باشد که در پنجاه سال قبل برخورد می‌کرد - یعنی چیزی را در جایی می‌دید و مثلاً بر حسب احتمال ذهنی، آن را ترجیح می‌داد و نقل می‌کرد و مؤمنین را می‌گریاند و هم آنها و هم خود او به ثواب می‌رسیدند - ممکن است به حادثه ضرر بزنیم. امروز این حادثه، پشتوانه‌ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگویند

ریشه‌ی این نهضتی که به وجود آورده‌اید، کجاست؟ ما می‌گوییم: ریشه‌اش پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهم‌السلام) است. امام حسین کیست؟ کسی است که این حادثه را به وجود آورده و در تاریخ از او نقل شده است. پس این حادثه، پشتوانه‌ی این نهضت است. اگر ما ندانسته و بی‌توجه و از روی سهل‌انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده‌ایم.

### 🔖 زنده نگه داشتن یاد امام(ره)

شاید بتوان گفت که امسال در مجالس و محافل ماه محرم، آقایان حتی از سالهای قبل، وظایف بیشتری دارند. ما امسال، مصیبت امام بزرگوارمان را هم که هنوز داغ آن تازه است، داریم. نباید دستگاه تبلیغی اسلامی کشور بگذارد که یاد امام(ره) - حتی اندکی - کهنه بشود؛ که البته کهنه هم نخواهد شد. امام، با شخصیت و عظمت خود و با خصوصاتی که در او بود و بعد از معصومین(ع) در هیچ کس جز او ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم، پایه‌ی اصلی و ریشه‌ی این شجره‌ی طیبه است. این ریشه، باید همیشه محکم و زنده و تازه بماند. یاد امام را با ابعاد حقیقی شخصیت و بیان افکار و بخشهایی از وصیت‌نامه و محکمت و مسلمات فرمایشها و جهتگیریهای او، زنده کنیم و زنده بداریم.

### 🔖 حمایت و کمک مردم در اداره کشور

امسال، با توجه به این که یک دوره‌ی جدید اداره‌ی کشور را شروع می‌کنیم، انتظارات زیاد است. از همه سؤال شد که شما از رئیس جمهوری که انتخاب خواهد شد، انتظار دارید که چه کاری برای شما انجام بدهد؟ در کنار این پرسش، باید این سؤال هم می‌شد و باید بشود که به رئیس‌جمهور و دولت جدید، چه کمکی می‌خواهید بکنید؟ انتظارات بجاست؛ اما وظایف هم در کنار انتظارات است. این نظام، مردمی است. نظام مردمی، به معنای تأثیر نه فقط اراده، بلکه عمل آحاد مردم در اقامه‌ی این نظام و پیاداشتن آن است. مردم باید کمک کنند. البته، زمام اداره‌ی کشور، دست مسؤول اجرایی است؛ اما اگر کمک و حمایت و همکاری و محبت و صبر مردم و منطقی نگریستن به قضایا از سوی آنها وجود نداشته باشد، هیچ دست معجزه‌گری قادر به هیچ کاری نیست. این، نکته‌ی است که باید شما آقایان در این مجالس به مردم بگویید.

### 🔖 تذکر و توجه دادن مردم به وظایف اساسی شان

سخنی که شما در جلسه، روی منبر به مردم می‌گویید، با حرفی که در رادیو به مردم گفته خواهد شد، فرق می‌کند؛ ولو خود شما آن حرف را بزنید. من بارها این نکته را گفته‌ام که در نشستن و در چشم هم نگاه کردن و نفس و صدای همدیگر را شنیدن و حضور و گرمای وجود یکدیگر را لمس کردن

میان مستمع و گوینده، اثری است که در پیام از راه دور، آن اثر نیست. ما معلمان، این را قدر بدانیم. بارها در جلسات اهل علم و وعاظ، این مطلب را تکرار کرده‌ام و گفته‌ام این امتیاز که در جلسات مردم، چشم به چشم و روبه‌رویشان، با آنها حرف می‌زنیم و نه فقط امواج صدای ما، بلکه وجودمان را حس می‌کنند، متعلق به ماست. این، چیز خیلی مغتنمی است و تأثیر مضاعفی دارد. باید در این دوره و فصل جدید که به حق، امیدهای زیادی هم نسبت به آن وجود دارد و می‌بایست آن امیدها و انتظارات برآورده شوند، مردم به وظایف اساسیشان تذکر و توجه داده شوند.

### رعایت وحدت کلمه بین آحاد مردم

نکته‌ی بعدی که باید در این مجالس مورد توجه قرار بگیرد، همین مسأله‌ی وحدت کلمه‌ی آحاد مردم است. تقریباً در این دو ماهه دیدیم که اتحاد مردم و وحدت کلمه‌ی آنها، چه تأثیر معجز‌آسایی در سیاست جهانی و در فضای بین‌المللی به وجود می‌آورد. ما بعد از ده سال، یک بار دیگر این معجزه را لمس کردیم. وقتی مردم با صدا و نفس و اراده‌ی واحد، اقدامی می‌کنند و حرفی می‌زنند و راهی را می‌روند، نفس دنیا در سینه‌اش حبس می‌شود و خیره می‌ماند و قدرتهای قوی پنجه، زبون و کوچک می‌شوند و از کار می‌مانند. انتظار و توقع و طمع دشمن در دوران بعد از امام، چیز کوچکی نیست. قضیه، خیلی جدی بود. آنها، سالها منتظر این ساعت بودند. ما - بیننا و بین الله - برای این ساعت هیچ برنامه‌ریزی‌ی نکرده بودیم؛ اما تمام دشمنان ما - هر کس به نحوی - برای آن ساعتها و آن روزها، برنامه‌ریزی کرده بودند و خودشان را آماده ساخته بودند. «آهیم یکیدون کیدا و اکید کیدا»؛ اما خدای متعال به برکت وحدت کلمه‌ی مردم، کید و مکر الهی خودش را نشان داد. البته، خود آن وحدت کلمه هم کار خدا بود: «ولکن الله الف بینهم» کار هیچ کس نبود، فقط کار او بود. حالا که خدا این نعمت را به ما داده است، باید حفظش کنیم. اولاً، در جلساتی که تشکیل می‌شود، از طرف خود گویندگان، سخن و اشاره و حرکتی که به اختلافی اشاره کند، مطلقاً نباید وجود داشته باشد. هیچ بهانه‌ی مجوز این نمی‌شود که ما در جلسه‌ی، چیزی را که ممکن است بین دو دسته از مردم، اختلافی به وجود آورد، مطرح کنیم. در قضایای سیاسی و دینی و در مسایل مربوط به دولت و روحانیت و مرجعیت و رهبری و دیگر مسایلی که می‌تواند بین مردم، اختلاف و شکاف و دودستگی و بگومگو ایجاد کند، نباید سخنی از گویندگان مذهبی صادر شود که وحدت کلمه‌ی مردم را خدشه‌دار کند؛ بلکه به عکس، گویندگان مذهبی کوشش کنند که فضا، فضای محبت‌آمیز باقی بماند و همکاری بین مسؤولان و مردم و نیز وحدت کلمه، توصیه بشود. امیدواریم خدای متعال به برکات سیدالشهداء (صلوات الله وسلامه علیه) ما را هدایت کند، نهضت را پابرجا بدارد، روحانیت را - که قوام دستگاه و نظام به قوام اوست - روز به روز در این جامعه عزیز کند و به همه‌ی ما روحانیون توفیق دهد که بتوانیم اسلام و دین و معارف اسلامی و قرآنی و حسینی را به بهترین شکل و وجه، برای اذهان عمومی مردم بیان کنیم.



اربعین و زنده نگهداشتن یاد نهضت حسینی

ضرورت حفظ یاد و آثار شهادت

مجاهدت ائمه برای زنده نگه داشتن حادثه عاشورا

درس اربعین به ما

## اربعین و زنده نگهداشتن یاد نهضت حسینی\*

### ضرورت حفظ یاد و آثار شهادت

امروز، به مناسبت نزدیک شدن به شب اربعین حضرت سیدالشهداء (علیه الصلوة والسلام) که ارتباط تام و تمامی با همین تلاش با ارزشی که در روزگار ما برای احیای یاد و نام شهیدان انجام می‌گیرد، دارد، مطالبی را مطرح می‌کنم.

اساساً اهمیت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان پیامبر(ص)، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه‌گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث گوناگون - از قبیل شهادت حسین بن علی (علیه السلام) در عاشورا - به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده‌ی زیادی نخواهند برد. درست است که خدای متعال، شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه می‌دارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است؛ اما ابزار طبیعی‌یی که خدای متعال برای این کار - مثل همه‌ی کارها - قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده‌ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا، می‌توانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه‌ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگهداریم.

### مجاهدت ائمه برای زنده نگه داشتن حادثه عاشورا

اگر زینب کبری (سلام الله علیها) و امام سجاد (صلوات الله علیه) در طول آن روزهای اسارت - چه در

همان عصر عاشورا در کربلا و چه در روزهای بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام و بعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند - مجاهدات و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه‌ی عاشورا و هدف حسین بن علی و ظلم دشمن را بیان نمی‌کردند، واقعه‌ی عاشورا تا امروز، جوشان و زنده و مشتعل باقی نمی‌ماند.

چرا امام صادق (علیه‌الصلاة والسلام) - طبق روایت - فرمودند که هر کس یک بیت شعر درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟ چون تمام دستگاههای تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگهداشتن مسأله‌ی عاشورا و کلاً مسأله‌ی اهل بیت، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این‌گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت‌آمیز می‌کردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه‌ی عاشورا - که با این عظمت در بیابانی در گوشه‌یی از دنیای اسلام اتفاق افتاده - با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین می‌رفت.

آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین بن علی (علیه‌السلام) بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین بن علی (علیه‌السلام) و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب (علیها‌السلام) و مجاهدت امام سجاد (علیه‌السلام) و بقیه‌ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه آنها، صحنه‌ی نظامی نبود؛ بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته‌ها باید توجه کنیم.

### 📖 درس اربعین به ما

درسی که اربعین به ما می‌دهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگهداشت. شما ببینید از اول انقلاب تا امروز، تبلیغات علیه انقلاب و امام و اسلام و این ملت، چه قدر پر حجم بوده است. چه تبلیغات و طوفانی که علیه جنگ به راه نیفتاد جنگی که دفاع و حراست از اسلام و میهن و حیثیت و شرف مردم بود. ببینید دشمنان علیه شهدای عزیزی که جانشان - یعنی بزرگترین سرمایه‌شان - را برداشتند و رفتند در راه خدا نثار نمودند، چه کردند و مستقیم و غیرمستقیم، با رادیوها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابهایی که منتشر می‌کردند، در ذهن آدمهای ساده‌لوح در همه جای دنیا، چه تلقینی توانستند بکنند. حتی افراد معدودی از آدمهای ساده‌دل و جاهل و نیز انسانهای موجه و غیر موجهی در کشور خودمان هم، در آن فضای ملتهب جنگ، گاهی حرفهایی می‌زدند که ناشی از ندانستن و عدم احاطه به حقایق بود. همین چیزها بود که امام عزیز را برمی‌آشفته و وادار می‌کرد که با آن



فریاد ملکوتی، حقایق را با صراحت بیان کند. اگر در مقابل این تبلیغات، تبلیغات حق نبود و نباشد و اگر آگاهی ملت ایران و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان، در خدمت حقیقتی که در این کشور وجود دارد، قرار نگیرد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است. البته، اکثریت قاطع ملت و آحاد مردم ما، به برکت آگاهی ناشی از انقلاب، در مقابل تبلیغات دشمن بیمه هستند و مصونیت پیدا کرده‌اند. از بس دشمن دروغ گفت و چیزهایی را که در مقابل چشم مردم بود، به عکس و واژگون نشان داد و منعکس کرد، اطمینان مردم ما نسبت به گفته‌ها و بافته‌ها و یاوه‌گوییهای تبلیغات جهانی، بکلی سلب شده است.

دستگاه ظالم جبار یزیدی با تبلیغات خود، حسین بن علی (ع) را محکوم می‌ساخت و وانمود می‌کرد که حسین بن علی (ع) کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است!! بعضی هم، این تبلیغات دروغ را باور می‌کردند. بعد هم که حسین بن علی (علیه السلام)، با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود می‌کردند! اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته‌ها را عوض کرد. حق، این گونه است.

درست است که ما بلندگوهای قوی جهانی را که در اختیار استکبار و رسانه‌های صهیونیستی است، با آن عظمت و وسعت در اختیار نداریم و شبکه‌های تبلیغاتی آنها، بسیار وسیعتر از ماست و ما نسبت به آنها محدود هستیم؛ اما حقانیت ما موجب می‌شود که وقتی حرفی از زبان مسؤولان جمهوری اسلامی و ملت ایران صادر بشود، در دل‌های سالم و در سطح جهان، اثر می‌کند.

این همه سعی کردند با تبلیغاتی که استکبار جهانی آن را هدایت و برنامه‌ریزی می‌کرد، وانمود کنند که ملت ایران در مواجهه با کید جهانی استکبار شکست خورده است. این بی‌عقل‌های همسایه‌ی ما در عراق هم باورش‌شان آمد که واقعاً این گونه است! به همین خاطر، در تبلیغات خودشان همواره تکرار کردند و گفتند که ما پیروز شدیم! سعی کردند چهره‌ی فاتح به خودشان بدهند؛ ولی همه‌ی آدم‌های منصف و سالم دنیا، حقیقت را فهمیدند و دریافتند آن کسی که در این جنگ پیروز شد، ملت ایران بود و آن کسی که شکست خورد، رژیم عراق بود.



## تأثیرات نهضت عاشورا در تاریخ اسلام

لُبِّ و جوهر حادثه عاشورا

جایی که جوهر و باطن افراد شناخته می شود

عظمت امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا

کشته شدن شکست خوردن نیست

راه حسین (علیه السلام): یعنی نترسیدن از خصم و

تن دادن به مبارزه

درسی که ما باید از محرم و صفر بگیریم

## تأثیرات نهضت عاشورا در تاریخ اسلام\*

### لُبُّ و جوهر حادثه عاشورا

مطلب مناسب مهم در این موقعیت، مسائل مربوط به محرم و آثار محرم است که در طول تاریخ، جامعه اسلامی از برکات حادثه عاشورا بهره‌های زیادی برده است. در انقلاب بزرگ ملت ایران هم، عاشورا و خاطره حسین بن علی علیه السلام و قضایای محرم، نقشی اساسی داشت. موضوع عاشورا، یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است. چرا این حادثه، این قدر در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟ به نظر بنده، موضوع عاشورا، از این جهت کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خودگذشتگی‌ای که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اول تاریخ اسلام تا امروز، جنگها و شهادتها و گذشتها، همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان، مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط سختی را تحمل کردند. این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اسرای ما، آزادگان ما، خانواده‌هایشان و بقیه کسانی که در سالهای بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلو چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آنها را خوانده‌اید. اما، هیچ کدام از این حوادث، با حادثه عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتی شهادت شهدای بدر و احد و زمان صدر اسلام. انسان تدبیر که می‌کند، می‌فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمه ما علیهم السلام، نقل شده است که خطاب به سیدالشهدا علیه الصلاة والسلام فرموده‌اند: «لایوم کیومک یا ابا عبدالله» یعنی هیچ حادثه‌ای مثل حادثه تو و مثل روز تو نیست. چون عاشورا

یک واقعه استثنایی بود. لبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین بن علی علیه السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ کس به او کمک نکرد! حتی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر یک می توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند! ابن عباس یک طور؛ عبدالله بن جعفر یک طور؛ عبدالله بن زبیر یک طور؛ بزرگان باقی مانده از صحابه و تابعین یک طور... شخصیت‌های معروف و نام و نشان دار و کسانی که می توانستند تأثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک طور از میدان خارج شدند. این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می گفتند. اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است؛ رحم نمی کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه‌ای فرار کردند و امام حسین علیه السلام را در صحنه تنها گذاشتند. حتی برای این که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیه السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید!»

#### جایی که جوهر و باطن افراد شناخته می شود

این، یک عبرت عجیب در تاریخ است. آن جا که بزرگان می ترسند، آن جا که دشمن چهره بسیار خشنی را از خود نشان می دهد، آن جا که همه احساس می کنند اگر وارد میدان شوند میدان غریبانه‌ای آنها را در خود خواهد گرفت؛ آن جاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می شود. در تمام دنیای اسلامی آن روز - که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند - با جمعیت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین بن علی علیه السلام بود. بدیهی بود که وقتی مثل امام حسینی حرکت و قیام کند، عده‌ای از مردم هم دور او را خواهند گرفت و گرفتند. اگر چه آنها هم، وقتی معلوم شد که کار چقدر سخت است و چقدر شدت عمل وجود دارد، یکی یکی از دور آن حضرت پراکنده شدند، و از هزار و اندی آدمی که با امام حسین علیه السلام، از مکه به راه افتاده، یا در بین راه به حضرت پیوسته بودند، در شب عاشورا تعدا اندکی ماندند که با مجموع آنچه که روز عاشورا خودشان را به حضرت رساندند، هفتاد و دو نفر شدند!

#### عظمت امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا

این، مظلومیت است. این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلت نیست. امام حسین علیه السلام، عظیمترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و

مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان قدر که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است؛ و با غربت هم به شهادت رسید. فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد می‌رود؛ مردم به نام او شعار می‌دهند و از او تمجید می‌کنند؛ میدان اطراف او را انسانهای پرشوری مثل خود او گرفته‌اند؛ می‌دانند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد، و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ‌گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می‌ایستد و مبارزه می‌کند و تن به قضای الهی می‌سپارد و آماده کشته شدن در راه خدا می‌شود. عظمت شهدای کربلا به این است! یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عده خود را مجوزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. این است که یک آدم را، یک رهبر را، یک ملت را عظمت می‌بخشد: نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن.

#### کشته شدن شکست خوردن نیست

سیدالشهدا علیه‌السلام، می‌دانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضد او پر خواهد کرد. امام حسین علیه‌السلام، کسی نبود که زمان و دشمن را نشانسد. می‌دانست دشمن چه خباثتهایی خواهد کرد. در عین حال، این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه او، بالأخره دشمن را هم در کوتاه مدت و هم در بلند مدت شکست خواهد داد. و همین‌طور هم شد. خطاست اگر کسی خیال کند که امام حسین علیه‌السلام، شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه جنگ آن کس که کشته می‌شود شکست نخورده است. آن کس که به هدف خود نمی‌رسد، شکست خورده است. هدف دشمنان امام حسین علیه‌السلام، این بود که اسلام و یادگارهای نبوت را از زمین براندازند. اینها شکست خوردند. چون این‌طور نشد. هدف امام حسین علیه‌السلام این بود که در برنامه یکپارچه دشمنان اسلام، که همه‌جا را به رنگ دلخواه خودشان در آورده بودند یا قصد داشتند در آورند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیت و حقانیت آن در همه جا سر داده شود و بالأخره دشمن اسلام، مغلوب شود. و این، شد. هم در کوتاه مدت امام حسین علیه‌السلام پیروز شد و هم در بلند مدت. در کوتاه مدت به این ترتیب که، خود این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی‌امیه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام - در مدینه و در مکه - پی‌درپی حوادثی پیش آمد و بالأخره منجر به نابودی سلسله آل ابی‌سفیان شد. به فاصله سه، چهار سال، سلسله آل ابی‌سفیان به کلی برافتاد و از بین رفت. چه کسی خیال می‌کرد این دشمنی که امام حسین

علیه السلام را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؛ آن هم در سه یا چهار سال؟! در دراز مدّت هم امام حسین علیه السلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چقدر دین در دنیا رشد کرد! چقدر اسلام ریشه دار شد! چگونه ملت‌های اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند! علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالأخره بعد از گذشت قرن‌ها، امروز، پرچم اسلام بر فراز بلندترین بام‌های دنیا، در اهتزاز است. آیا یزید و خانواده یزید به این که اسلام این طور، روز به روز رشد کند راضی بودند؟ آنها می‌خواستند ریشه اسلام را بکنند؛ می‌خواستند از قرآن و پیغمبر اسلام، اسمی باقی نگذارند. اما می‌بینیم که درست به عکس شد. پس، آن مبارز و مجاهد فی سبیل الله که آن طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خونش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت، بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملت‌ها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر - حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند - نقل می‌کنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را، از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتیم.» انقلاب خود ما هم یکی از همین مثال‌هاست. مردم ما هم از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتند. فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست. فهمیدند که در مقابل دشمن علی‌الظاهر مسلط، عقب نشینی کردن، موجب بدبختی و روسیاهی است. دشمن هر چه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئه مؤمنه، باتوکل به خدا در مقابل او مجاهدت کند، بالأخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه مؤمنه است. این راملت ما هم فهمیدند.

### راه حسین (علیه السلام)؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه

آنچه که من امروز می‌خواهم عرض کنم این است: شما برادران و خواهران عزیز و همه ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا مثالی است برای این که در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این، یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه السلام، با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید؛ اما معنایش این نیست که هر کس راه حسین علیه السلام را می‌رود و همه کسانی که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملت ایران، بحمد الله امروز راه حسین علیه السلام را آزمایش کرده است و با سر بلندی و عظمت، در میان ملت‌های اسلام و ملت‌های جهان، حضور دارد. آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین علیه السلام؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین طور بود. ملت ما می‌فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم. عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از



دست دادند و جانباز شدند. عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند. عده‌ای هنوز هم در زندان بعثیها هستند. اما ملت با این فداکاریها به اوج عزت و عظمت رسیده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام بر افراشته شده است. این، به برکت آن ایستادگی است.

### 🕌 درسی که ما باید از محرم و صفر بگیریم

در ایام محرم و صفر، ملت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را، در خودشان تقویت کنند و از امام حسین علیه‌السلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که دل‌های ما را با حسین بن علی، علیه‌السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند. یک عده کج فهم نگویند که «امام حسین علیه‌السلام شکست خورد.» یک عده کج فهم نگویند که «راه امام حسین علیه‌السلام معنایش این است که همه ملت ایران کشته شوند.» کدام انسان نادانی، چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملت از حسین بن علی علیه‌السلام باید درس بگیرد. یعنی از دشمن نترسد؛ به خود متکی باشد؛ به خدای خود توکل کند؛ بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است. بداند اگر جبهه دشمن، به ظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی‌اش کم است. مگر نمی‌بینید که نزدیک چهارده سال است که دشمنان خواسته‌اند جمهوری اسلامی را از بین ببرند و نتوانسته‌اند! این چیست جز ضعف آنها و قدرت ما؟ ما قوی هستیم. ما به برکت اسلام، قدرت داریم. ما به خدای بزرگ متوکل و متکی هستیم. یعنی نیروی الهی را با خودمان داریم. دنیا در مقابل چنین نیرویی نمی‌تواند بایستد.



## عبرت‌های عاشورا

- پیامها و درس‌های عاشورا
- عاشورا؛ یک صحنه عبرت
- عبرت از جامعه اسلامی زمان حسین بن علی
- شناخت و اجتناب از بیماری جامعه اسلامی صدر اسلام
- عوامل اصلی گمراهی در جامعه اسلامی
- پیشرفت و پسرفت نظام اسلامی
- عوامل پیشرفت جامعه اسلامی
- عوامل پسرفت جامعه اسلامی
- ایستادگی در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی



### پیامها و درس‌های عاشورا

آنچه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیه عاشورا است که با وجود آن همه سخنی که درباره این حادثه گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبیر و عبرت‌گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه عظیم؛ یعنی حادثه عاشورا، از دو جهت قابل تأمل و تدبیر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده امروز می‌خواهم در این‌جا آن جهت دوم را، بیشتر مورد توجه قرار دهم.

جهت اول، درس‌های عاشورا است. عاشورا پیامها و درس‌هایی دارد. عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و ضعیف و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه دشمن با همه تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است. (همچنان که جبهه بنی‌امیه، به وسیله کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید، و بالأخره هم این ماجرا، به فنای جبهه سفیانی منتهی شد.) درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب می‌خورند. بی‌بصیرتها در جبهه باطل قرار می‌گیرند؛ بدون این‌که خود بدانند. همچنان که در جبهه ابن‌زیاد، کسانی بودند که از فساق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند.

اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را، از ذلت به عزت برساند. همین درسها می‌تواند جبهه کفر و استکبار را شکست دهد. درسهای زندگی سازی است. این، آن جهت اول.

### عاشورا؛ یک صحنه عبرت

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، «عبرتهای عاشورا» است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند، تا عبرت بگیرد. یعنی چه، عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می‌کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می‌گویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده؛ مچاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید و نگاه می‌کنید، برای این که عبرت بگیرید. معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌ای، به این وضعیت منتهی می‌شود. این هم‌نوع دیگری از درس است؛ اما درس از راه عبرت گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

### عبرت از جامعه اسلامی زمان حسین بن علی (علیه السلام)

اولین عبرتی که در قضیه عاشورا ما را به خود متوجه می‌کند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلوات‌الله و سلامه علیه، جامعه اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه‌السلام، ناچار شد برای نجات جامعه اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ این فداکاری حسین بن علی علیه‌السلام، یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است؛ یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین بن علی علیه‌السلام، در مرکز اسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هر چه نگاه کرد چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه‌السلام، احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، و الا از دست رفته است؟! عبرت این جاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را می‌بست، به دست مسلمانها می‌داد و آنها تا اقصی نقاط جزیره‌العرب و تا مرزهای شام می‌رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می‌کردند؛ آنها از مقابلشان می‌گریختند و و لشکریان اسلام پیروزمندانانه برمی‌گشتند؛ که در این خصوص می‌توان به ماجرای «تبوک» اشاره کرد. روزگاری در مسجد و معبر جامعه اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و آنها را در جاده هدایت با سرعت پیش می‌برد. ولی چه شد که همین جامعه، همین

کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسد و آن قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت می‌کرد؟! وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، دید که چاره‌ای جز این فداکاری عظیم ندارد! این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم.

### 🕌 شناخت و اجتناب از بیماری جامعه اسلامی صدر اسلام

ما امروز یک جامعه اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه اسلامی، چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! کوفه یک نقطه بیگانه از دین نبود! کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بازارهای آن راه می‌رفت؛ تازیانه بر دوش می‌انداخت؛ مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ فریاد تلاوت قرآن در «آناءاللیل و اطراف النهار» از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این، همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را، با اسارت می‌گرداندند. در ظرف بیست سال چه شد که به آن جا رسیدند؟ اگر بیماری‌ای وجود دارد که می‌تواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین علیهما السلام بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم. امام بزرگوار ما، اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلوات‌الله و سلامه علیه محسوب می‌کرد، سرِ فخر به آسمان می‌سود. امام، افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر کجا؟! آن جامعه را پیغمبر ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت، این جاست! ما باید آن بیماری را بشناسیم؛ آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

به‌نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه‌السلام، آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین، پسر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند، او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به اسارت گرفتند!



### عوامل اصلی گمراهی در جامعه اسلامی

حرف در این زمینه، زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می‌کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن، آن درد را به مسلمین معرفی می‌کند. آن آیه این است که می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا». دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «واتبعوا الشهوات»؛ دنبال شهواتیها رفتن؛ دنبال هوسها رفتن و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری مال و التذاذب به شهوات دنیا افتادن. اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه اسلامی، آن حالت آرمانخواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکرایین باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این که «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

### پیشرفت و پسرفت نظام اسلامی

نظام اسلامی، با ایمانها، با همتهای بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمیت دادن و زنده نگه داشتن شعارها به وجود می‌آید و حفظ می‌شود و پیش می‌رود. شعارها را کم رنگ کردن؛ اصول اسلام و انقلاب را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه رابه آن جا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

### عوامل پیشرفت جامعه اسلامی

آنها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین، پیشرفت اسلام مطرح بود؛ رضای خدا مطرح بود؛ تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود؛ آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیتی مثل علی بن ابیطالب علیه‌السلام، خلیفه شد. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد؛ آدمهایی که این

معیارها را دارند، در صحنه عمل می‌آیند و سر رشته کارها را به دست می‌گیرند و جامعه، جامعه‌اسلامی می‌شود.

#### عوامل پسرفت جامعه اسلامی

اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیا طلب‌تر است، هر کس که شهوتران‌تر است، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ‌تر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تر است، بر سر کار می‌آید. آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد به ریاست می‌رسند و کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، به مذبوح می‌رود، و در کربلا به شهادت می‌رسد! این، یک حساب دو دو تا چهار تا است.

#### ایستادگی در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی

باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، باید خونش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغ‌گویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اول کشور عراق شود. همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آنها را عوض کند.

پس، عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود. عده‌ای مسائل را اشتباه گرفته‌اند. امروز بحمدالله مسؤولین دلسوز و علاقه‌مند و رئیس‌جمهور انقلابی و مؤمن بر سر کارند، و کشور را می‌خواهند بسازند. اما عده‌ای، سازندگی را با مادّی‌گرایی، اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی است، مادّی‌گری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند.



خصوصیات منحصر به فرد حادثه‌ی کربلا و مسئولیت  
امروز ما در پاسداری از اسلام

✿ ژرف‌نگری و دقت نظر در ماجرای حسین بن علی (ع)

✿ حرکت حسین بن علی (ع)، حرکتی خالص و بدون

هیچ شائبه

✿ تقابل دو جریان در میدان مبارزه

✿ خلوص، علت و مایه‌ی ماندگاری کارها

✿ غربت و بی‌کسی، عامل دیگر ماندگاری نهضت

حسین بن علی (ع)

✿ فداکاری حسین بن علی (ع)، در میدانی بسیار سخت

✿ قابل مقایسه نبودن شهدای کربلا

✿ برکت حادثه کربلا و جانفشانی حسین بن علی (ع)

## خصوصیات منحصر به فرد حادثه‌ی کربلا و مسئولیت امروز ما...\*

### ژرف‌نگری و دقت نظر در ماجرای حسین بن علی (ع)

در ماجرای حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام، باید ژرف‌نگری کنیم و دقت نظر به خرج دهیم. خیلیها در دنیا قیام کردند، رهبری داشتند؛ کشته هم شدند. در بین اینها، از اولاد پیغمبران و از ائمه هم کم نبودند. اما سیدالشهدا یک فرد خاص است. حادثه کربلا، یک حادثه منحصر به فرد است. شهدای کربلا، یک جایگاه منحصر به خودشان دارند. چرا؟ پاسخ این «چرا» در طبیعت حادثه باید جستجو شود؛ و همان است که به همه ما درس می‌دهد؛ از جمله و شاید بخصوص به شما پاسداران عزیز.

### حرکت حسین بن علی (ع)، حرکتی خالص و بدون هیچ شائبه

یک خصوصیت این است که حرکت حسین بن علی، حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه مسلمین بود. این، خصوصیت اول که خیلی مهم است. این که حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام فرمود: «آتی لم اخرج اشرأ ولا بطراً ولا ظالماً ولا مفسداً» خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذره‌ای ستم و ذره‌ای فساد، در این حرکت نیست. «و انما خرجت، لطلب الاصلاح فی امة جدی.» این، نکته بسیار مهمی است. انما: فقط! یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدر نمی‌کند. قرآن کریم، وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان

سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً ورئاء الناس» و این‌جا امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: «آنی لم اخرج اشراً ولا بطراً».

### 🌸 تقابل دو جریان در میدان مبارزه

دو خط است؛ دو جریان است. در آن‌جا قرآن می‌گوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس‌پرستی حرکت کردند.» یعنی چیزی که در آن نوع حرکت نیست، اخلاص است. یعنی از حرکتِ خطِ فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «ورئاء الناس.» خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج می‌شود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و دهها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این‌گونه است. فقط در او نفس وجود دارد. این، یک طرف، بهترین نمونه در نقطه مقابلش هم حسین بن علی علیه‌السلام است که در او، خودخواهی و خود و من و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این، اولین خصوصیت نهضت حسین بن علی علیه‌السلام است. در آن کاری که انجام می‌دهیم، هر چه مایه اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار، ارزش بیشتری پیدا می‌کند. هر چه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خودکار کردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن نزدیک شده‌ایم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است. هر چه از آن‌جا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر می‌شود؛ برکتش کمتر می‌شود؛ ماندگاری‌اش هم کمتر می‌شود. این، خاصیت این قضیه است. هر چه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد می‌شود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمی‌شود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال بزنیم، این آلیاژ اگر صددرصد طلا باشد، فاسد شدنی نیست؛ زنگ خوردنی نیست. اما به هر اندازه که مس و آهن و بقیه مواد کم قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده کلی است. این، در محسوسات است. اما در معنویات، این موازنه‌ها بسیار دقیقتر است. ما به حسب دید مادی و معمولی، نمی‌فهمیم. اما اهل معنا و بصیرت، می‌فهمند. نقاد این قضیه، صراف و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فان الناقد بصیر.» اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم ارزش می‌شود و خدا، از ماندگاری آن می‌کاهد.

### 🌸 خلوص، علت و مایه‌ی ماندگاری کارها

خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین علیه‌السلام، از کارهایی است که یک



سر سوزن ناخالصی در آن نیست. لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تا کنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند. چه کسی باور می‌کرد بعد از این‌که این عده، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدنهایشان را همان جا به خاک سپردند، آن همه تبلیغات علیه‌شان کردند، آن‌طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند - داستان خَرّه، که سال بعد اتفاق افتاد - و این گلستان را زیر و رو و گلپایش را پرپر کردند، دیگر کسی بوی گلاب از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده مادی جور در می‌آید، که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می‌بینید که هر چه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیشتر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جدّ او و حسین بن علی دنبال‌رو راه اوست؛ اما حسین را قبول دارند! پدرش علی را قبول ندارند، اما او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند - خدای حسین بن علی را قبول ندارند - اما در مقابل حسین بن علی، سر تعظیم فرود می‌آورند! این، نتیجه همان خلوص است. در انقلاب بزرگ ما هم، جوهر خلوص مایه ماندگاری آن شده است؛ همان فلز نابی که امام بزرگوار، مظهرش بود. حالا شما برگردید به خاطره‌هایتان و به یاد بیاورید آن بیابانها را، آن گرماها را، آن رعبها و خوفهای میدان جنگ را، آن خطر دم‌به‌دم را، آن سرمای قلّه‌های پربرف را، آن محاصره شدن‌ها را، آن بی‌نیرویی را - که جوش می‌زدید برای عده‌ای نیرو - آن نداشتن تجهیزات را - که دنبال یک تفنگ و یک خمپاره، آن قدر می‌دویدید - و احساس آن روزها را در ذهنتان مجسم کنید. آن وقت می‌فهمید که چرا این همه، علیه این انقلاب توطئه شده است و هنوز هم می‌شود؛ در عین حال، این درخت، استوار ایستاده است. همین جوهر است که آن را حفظ کرده است. اخلاص امام و این ملت و بخصوص اخلاص رزمندگانی بود که در میدانهای جنگ حضور داشتند و شما جزو بهترینها و جزو نمونه‌های کاملش هستید. این، یک نکته و جریان و سرخطی است که همه ما باید دائم به آن توجه داشته باشیم و بنده، بیشتر از شما محتاج توجه به این نکته هستیم.

#### 🕌 غریت و بی‌کسی، عامل دیگر ماندگاری نهضت حسین بن علی (ع)

یک نکته دیگر - که آن هم در مجموعه نهضت حسین بن علی علیه‌السلام، خیلی مهم است و با توجه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوت نیروی اخلاص برمی‌گردد - این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خونبار صدر اسلام، به اندازه حادثه کربلا، غریت و بی‌کسی و تنهایی وجود نداشته است. این، تاریخ اسلام است. هر کس می‌خواهد نگاه کند. بنده دقت کردم: هیچ حادثه‌ای مثل حادثه کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر و چه در جنگهای امیرالمؤمنین. در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ می‌رفتند و پشت سرشان هم

دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیغمبر یا امیرالمؤمنین بود. می‌رفتند در مقابل پیغمبر، جانشان را فدا می‌کردند. این، کار سختی نیست. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند! چقدر از ما، الان آرزو داریم اشاره لطفی از طرف ولیّ غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم! وقتی انسان در جلو چشمش، رهبرش را ببیند و آن همه تشویق پشت سرش باشد، بعد هم معلوم باشد که می‌جنگند تا پیروز شوند و دشمن را شکست دهند، با امید پیروزی می‌جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه عاشورا می‌بینیم، جنگ سختی نیست. البته بعضی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه‌های نسبتاً غریبانه‌ای است. مثل حوادث امام‌زاده‌ها؛ مثل حسن‌یون در زمان ائمه علیهم‌السلام. اما آنها هم - همه‌شان - می‌دانستند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق، مثل امام موسی بن جعفر و مثل امام رضا علیه‌السلام وجود دارند که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسیدگی می‌کنند. امام صادق - طبق روایت - فرمود: «بروند با این حکام فاسد بجنگند و مبارزه کنند - «و علیّ نفقه عیاله» - من عهده‌دار نفقه عیال آنها می‌شوم. جامعه بزرگ شیعه بود. تحسینشان می‌کردند. تمجیدشان می‌کردند. بالاخره یک دلگرمی به بیرون از میدان جنگ داشتند.

#### فداکاری حسین بن علی (ع)، در میدانی بسیار سخت

اما در حادثه کربلا، اصل قضایا و لبّ لباب اسلام - که همه آن را قبول داشتند - یعنی خود حسین بن علی، درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم می‌داند، اصحاب نزدیک او هم می‌دانند. هیچ امیدی به هیچ جا - در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل - ندارند. غریب محضند. بزرگان دنیای اسلام در آن روز، کسانی بودند که بعضی از کشته شدن حسین بن علی غمشان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضرّ می‌دانستند! عده‌ای هم که غمشان بود، آن قدر اهتمام به این قضیه نمی‌کردند. مثل عبدالله جعفر و عبدالله عباس. یعنی هیچ امیدی از بیرون این میدان مبارزه غم‌آلوده و سرشار از محنت، وجود نداشت. و هر چه بود در همین میدان کربلا بود و بس! همه امیدها خلاصه شده بود در همین جمع و این جمع هم دل به شهادت داده بود. بعد از کشته شدن هم - برحسب موازین ظاهری - کسی برای آنها یک فاتحه نمی‌گرفت. یزید بر همه جا مسلط بود. حتی زنان آنها را به اسارت می‌بردند و به بچه‌هایشان هم رحم نمی‌کردند. فداکاری در این میدان، بسیار سخت است. «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله». اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نورخدایی در وجود حسین بن علی نمی‌درخشید که آن عده معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است!

### 🔖 قابل مقایسه نبودن شهدای کربلا

بنابراین، یکی دیگر از خصوصیات این حادثه غریبانه بودن آن است. لذاست که من مکرر عرض کرده‌ام شهدای زمان ما، با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای احد، با شهدای صفین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آنها بالاترند؛ اما با شهدای کربلا، نه! هیچ کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست. نه امروز، نه دیروز، نه از اول اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد. آن شهدا ممتازند؛ و نظیری دیگر برای علی‌اکبر و حبیب‌بن مظاهر نمی‌شود پیدا کرد.

### 🔖 برکت حادثه کربلا و جانفشانی حسین بن علی (ع)

این است حادثه حسین بن علی؛ عزیزان من! این پایه استوار و محکم است که هزار و سیصد و اندی است اسلام را، با آن همه دشمنی، در دنیا نگه داشته است. خیال می‌کنید اگر آن شهادت، آن خون پاک و آن حادثه به آن بزرگی نبود، اسلام باقی می‌ماند؟! قطعاً بدانید اسلام باقی نمی‌ماند. قطعاً بدانید در توفان حوادث، نابود می‌شد. ممکن بود به عنوان یک دین تاریخی، با یک عده طرفداران کم‌مایه، در گوشه‌ای یا گوشه‌هایی از دنیا می‌ماند؛ اما اسلام زنده نمی‌ماند. فقط نام و یاد اسلام ممکن بود بماند. اما امروز شما می‌بینید که اسلام، بعد از هزار و چهار صد سال، در دنیا، زنده است. اسلام، سازنده است. امروز، اسلام در دنیا، زاینده است. امروز اسلام در دنیا، ملتها را به عنوان روشنترین و پرفروغترین امید، به سمت خود متوجه کرده است. اینها همه از برکت همان حادثه کربلا و جانفشانی حسین بن علی علیه‌السلام، است. حال خدای متعال خواسته است که اولین تجربه حاکمیت قرآن بعد از دوران حسین بن علی، یعنی نظام جمهوری اسلامی، پا به عرصه بگذارد. یعنی بعد از آن حادثه، هر کار شده، مقدمه‌ای برای امروز شما بوده است. کوشش همه علما، همه متفکرین، همه فلاسفه، همه متکلمین، همه زحمتهای و تلاشها و این همه جنگها، اسلام را نگه‌داشت و اوضاع و احوال آماده شد، تا امروز حکومتی براساس حاکمیت ارزشهای الهی و قرآنی به وجود آید. بخت و اقبال با شما و با ملت ایران بود که خدای متعال، این بار را، اول بار روی دوش اینها گذاشت. البته «بخت» که می‌گوییم، به معنای اتفاق نیست. این اقبال بلند را خدای متعال، مفت و بیهوده به کسی نمی‌دهد. ملت ایران خیلی کارها کرد؛ و خدای متعال، این را بالاخره به او داد. البته این فداکاریها، تلاشها، اخلاصها و زحمات، تمام شدنی هم نیست. خیال نکنید که اگر چهار نفر یاوه‌گوی ساده‌دل بیچاره خوش خیال بنشینند آن گوشه دنیا و بگویند «امروز و فردا کار جمهوری اسلامی تمام می‌شود» این به انجام می‌رسد! خیر! این اساس، تمام شدنی نیست.



## برکات عزاداری اباعبدالله و احیای ذکر عاشورا

- ❁ برکات احیای ذکر عاشورا
- ❁ حادثه‌ی عاشورا دریایِ خروشانِ عواطفِ صادق
- ❁ مبارزه غریبانه، دشوارترین مبارزه
- ❁ اولین روضه‌خوان اباعبدالله(ع)
- ❁ شکر نعمت ذکر محرم و عاشورا
- ❁ استفاده امام خمینی(ره) از نعمت محرم و عاشورا
- ❁ وظیفه مردم نسبت به امام حسین(ع)
- ❁ وظایف روحانیون در مجالس عزای حسینی
- ❁ استدلال قوی برای ذهنهای هوشیار و آگاه
- ❁ کاری نکنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی‌اش دور بماند
- ❁ عزاداری سنتی، عامل تقرب بیشتر مردم به دین
- ❁ کارهای غلط و خلاف در عزاداری
- ❁ بدعت‌های عجیب و خلاف در جامعه اسلامی
- ❁ بدعتی برای اهانت به دین و زیارت ائمه(علیهم‌السلام)
- ❁ توجه مرزداران عقیده به معارف دینی

## برکات عزاداری اباعبدالله و احیای ذکر عاشورا\*

اما درباره مسائل مربوط به محرّم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره نهضت عاشورا است. اگرچه بزرگان درباره فلسفه قیام امام حسین علیه السلام، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و حرفهای بسیار قیمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر می‌شود سخن از این حقیقتِ درخشان گفت. هرچه درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام، فکر کنیم، متوجه می‌شویم که این قضیه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه‌ای را بیابیم. این یک مقوله حرف؛ که اگرچه در دوره سال گفته می‌شود و باید هم گفته شود، اما محرّم خصوصیتی دارد و در ایام محرّم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و می‌گویند و انشاءالله باز هم خواهند گفت.

### برکات احیای ذکر عاشورا

یک مقوله دیگر که به مناسبت محرّم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت می‌شود و بنده می‌خواهم امشب درباره آن، قدری صحبت کنم، مقوله عزاداری حسین بن علی علیه السلام و برکات احیای ذکر عاشورا است. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطره عاشورا است. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام مطرح شد، چشمه جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبین اهل بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛

بعد از این هم خواهد داشت و بهانه آن هم یادآوری خاطره عاشورا است.

### ❖ حادثه‌ی عاشورا دریایِ خروشانِ عواطفِ صادق

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست. بلکه بیان حادثه‌ای است که - همان‌طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی‌شمار است. پس، یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بیشماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمه علیهم‌السلام، قضیه گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه‌السلام، برای خود جایی دارد. مبدا کسی خیال کند که در زمینه فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست. شما اگر در نهضتهای انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث می‌شدند، در وهله اول که عده‌ای دور آنها را می‌گرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام که مدون و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیت داشته‌اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بت‌هایی را که می‌پرستید، باطلند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربرد دارد که نهضت پیش‌رفته است. در وهله اول، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله اول این است که ناگهان فریاد می‌زند: «نگاه کنید به این بت‌ها و ببینید که اینها ناتوانند!» در وهله اول می‌گوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». به چه دلیل «لا اله الا الله» موجب فلاح است؟ این جا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است. اما بحث سر این است که نبی وقتی می‌خواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمی‌سازد؛ بلکه احساس و عاطفه صادق را مطرح می‌کند. البته آن احساس صادق، احساس بی‌منطق و غلط نیست؛ احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اول توجه را به ظلمی که در جامعه جاری است؛ اختلاف طبقاتی‌ای که وجود دارد و فشاری که «نداد الله» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد می‌کنند، معطوف می‌سازد. این، همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریان معقول و عادی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم می‌رسد. یعنی کسانی که دارای تحمل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلالات عالی می‌رسند. ولی بعضی افراد هم، در همان درجات ابتدایی می‌مانند. در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم، حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالی پایین‌تری دارند، اما جوشش عواطفشان بالاست، ارتباط و علقه‌شان

با مبدأ غیبی بیشتر و محبتشان نسبت به پیغمبر، جوشانتر است و به درجات عالیتیری می‌رسند. قضیه این‌گونه است. در حرکت‌های معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را می‌گیرد و نه استدلال می‌تواند به جای عواطف بنشیند. حادثه عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشانِ عواطفِ صادق است.

### 🕌 مبارزه غریبانه، دشوارترین مبارزه

یک انسان والا، پاک، منور و بدون ذره‌ای شائبه تردید در شخصیت ملکوتی والای او، برای هدفی که همه منصفین عالم در صحت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متفقند، حرکت شگرفش را آغاز می‌کند و می‌گوید: «ایها الناس! ان رسول الله، صلی الله علیه وآله، قال: من رأی سلطاناً جائراً...» بحث سر این است. امام حسین علیه‌السلام، فلسفه حرکت خود را مقابله با جور قرار می‌دهد: «یعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان.» بحث بر سر مقدس‌ترین هدف‌هاست که همه منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمل می‌کند.

دشوارترین مبارزه، مبارزه غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله دوستان و تحسین عامه مردم، چندان دشوار نیست. چنان‌که در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، وقتی که دو لشکر حق و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، در رأس جبهه حق قرار داشتند، پیغمبر از سپاهیان خود پرسید: چه کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروف سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است. نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می‌رود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافلند، یا کناره می‌جویند و یا در مقابلش می‌ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین می‌کنند - و تعدادشان کم است - جرأت ندارند زبانی به تحسینش پردازند.

در حادثه عاشورای امام حسین علیه‌السلام، حتی کسانی مانند «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن جعفر» که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم و از همین شجره طیبه‌اند، جرأت نمی‌کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه‌السلام، شعار بدهند. چنین مبارزه‌ای، غریبانه است و مبارزه غریبانه، سخت‌ترین مبارزه‌هاست. همه با انسان، دشمن. همه از انسان، رویگردان. در مبارزه امام حسین علیه‌السلام، حتی برخی از دوستان هم معرضند. چنان‌که به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن.» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن!» غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه‌تر؟! آن وقت در این مبارزه غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده‌هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی‌هاشم،

پرپر شوند، و در مقابلش روی زمین بریزند و حتی کودک شش ماهه‌اش هم کشته شود! علاوه بر همه این مصیبت‌ها، می‌داند به مجرد این که جان از جسم مطهرش خارج شود، عیالات بی‌پناه و بی‌دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت. می‌داند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله‌ور می‌شوند، دل‌های آنها را می‌ترسانند؛ اموال آنها را غارت می‌کنند؛ آنها را به اسارت می‌گیرند و مورد اهانت قرار می‌دهند. می‌داند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زینب کبری سلام‌الله علیها، که جزو شخصیت‌های بارز دنیای اسلام است، جسارت می‌کنند. اینها را هم می‌داند.

بر همه اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش را اضافه کنید: کودکان خردسال، تشنه. دختر بچه‌ها، تشنه. پیرها، تشنه. حتی کودک شیرخواره، تشنه. می‌توانید تصوّر کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟ انسانی چنان والا، پاک، مطهر و منور که ملائکه آسمان برای تماشای جلوه او بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آرزومند تماشای حسین بن علی علیه‌السلام هستند تا به او متبرک شوند؛ انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را می‌کنند، در چنان مبارزه‌ای و با چنان شدت و محنتی به شهادت می‌رسد. شهادت چنین شخصیتی، حادثه‌ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه‌اش از این حادثه جریحه‌دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دلبسته نشود؟

### اولین روضه‌خوان اباعبدالله (ع)

این همان چشمه جوشانی است که از ظهر روز عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری سلام‌الله علیها - طبق نقلی که شده است - بالای «تلّ زینبیه» رفت و خطاب به پیغمبر عرض کرد: «یا رسول الله، صلی علیک! ملائکه السماء هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء، مصلوب العامه والرداء.» او خواندن روضه امام حسین علیه‌السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرای که می‌خواستند مکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام و مدینه، با صدای بلند به بیان حادثه عاشورا پرداخت. این چشمه، از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه عاشورا است.

### شکر نعمت ذکر محرم و عاشورا

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی‌بهره است و در مقابل نعمت نداشته، از او سؤالی هم نمی‌شود. اما یک وقت کسی از نعمتی بهره‌مند است و از آن نعمتی که دارد از وی سؤال می‌شود. یکی از بزرگترین نعمت‌ها، نعمت خاطره و یاد حسین بن علی علیه‌السلام، یعنی نعمت مجالس عزاء، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه شیعی ماست. متأسفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین،



خود را از این نعمت برخوردار نکردند. اما می‌توانند از این نعمت بهره‌مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمین غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکر محرم و عاشورا را دارند. ولی آن‌گونه که باید و شاید، بینشان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

اکنون که ذکر محرم و عاشورا و یاد و خاطره امام حسین علیه‌السلام، در بین ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده‌ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که می‌خواهم به عنوان سؤال مطرح کنم، و شما جواب بدهید.

این نعمت عظیم، دلها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متصل می‌کند. کاری می‌کند که در طول تاریخ کرد و ستمگران حاکم، از عاشورا ترسیدند، و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه‌السلام، واهمه داشتند. ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی‌امیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب خودمان دیدید. وقتی که محرم از راه می‌رسید، نظام مرتجع کافر فاسق فاسد پهلوی، می‌دید دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند علیه مردم مبارز عاشورایی، کاری انجام دهد. در واقع مسئولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرارسیدن محرم می‌دانستند. در گزارشهای برجای مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحت‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد آنها با فرارسیدن محرم، دست و پایشان را حسابی گم می‌کردند.

#### استفاده امام خمینی (ره) از نعمت محرم و عاشورا

امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌علیه، آن مرد حکیم تیزبین دین‌شناس دنیاشناس انسان‌شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه‌السلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مطرح نمود و به برکت محرم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این، یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السلام است که شما دیدید. لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام، دل ببندند و این مجالس را - در سطوح مختلف - هر چه می‌توانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه‌ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمی‌دانند هم، این ثواب اخروی از کجا می‌آید؟

#### وظیفه مردم نسبت به امام حسین (ع)

مسئلاً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزاء، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم متوجه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند،

از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و اتصال هر چه محکم‌تر میان خودشان و حسین بن علی علیه‌السلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است.

### 🔗 وظایف روحانیون در مجالس عزای حسینی

و اما در ارتباط با وظایف روحانیون، مسأله دشوارتر است. چون قوام مجالس عزای این است که عده‌ای دور هم جمع شوند و یک فرد روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه عزای کند تا دیگران از اقامه عزای او، مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه عزای خواهد کرد؟ این، سؤال من از همه کسانی است که نسبت به چنین قضیه‌ای احساس مسؤولیت می‌کنند. به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

#### ۱- زیاد کردن محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام)

اولین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبت به اهل بیت علیهم‌السلام را زیاد کنند. چون رابطه عاطفی، یک رابطه بسیار ذی‌قیمت است. شما، روحانیون، باید کاری کنید که محبت شرکت‌کنندگان در مجالس مذکور، روز به روز نسبت به حسین بن علی علیه‌السلام، خاندان پیغمبر و مناشیء معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به وجود آورید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بی‌زاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضر هم بوده است. حال شما که مؤسس یا گوینده چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری می‌توانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین بن علی علیه‌السلام و اهل بیت پیغمبر علیهم افضل صلوٰة الله روز به روز بیشتر شود.

#### ۲- معرفت واضحتر نسبت به اصل حادثه عاشورا

دومین ویژگی‌ای که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه عاشورا، معرفت روشنتر و واضحتری پیدا کنند. این‌طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی علیه‌السلام، به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیر جوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو برد که «ما به این مجلس آمدیم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه‌السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی بپردازید که

جوابگویِ چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصلِ حادثه عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. اگر در روضه‌خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته‌ای روشن‌گر یا حداقل اشاره‌ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود. یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

### ۳- افزایش معرفت و ایمان دینی در مردم

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفت بیشتر در مستمع و مخاطب گردد. یعنی سخنرانان و منبریه‌ها، یک موعظه درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده درست، تفسیر آیه‌ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمند بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت‌کنندگان در این مجالس برسانند. این‌طور نباشد که وقتی بالای منبر می‌رویم، یک مقدار لفاظی کنیم و حرف بزنییم و اگر احیاناً مطلبی هم ذکر می‌کنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمی‌کند، بلکه به تضعیف ایمان مستمعین می‌پردازد. اگر این‌طور هم شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده‌ایم.

### استدلال قوی برای ذهنهای هوشیار و آگاه

متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده می‌شود. یعنی بعضاً گوینده‌ای در یک مجلس به نقل مطلبی می‌پردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم. ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید - ولو مسلم نیست خلاف واقع باشد - و با شنیدن آنها برای مستمعان، که جوان دانشجو یا محصل یا رزمنده و یا انقلابی است - و بحمدالله، انقلاب ذهنها را باز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسأله ایجاد می‌شود و اشکال و عقده به وجود می‌آید، نباید آن مطالب را بگویید. حتی اگر سند درست هم داشت؛ چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به این که اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتابها، سند درستی هم ندارد. یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می‌شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را می‌گوید. شنونده هم آن را باور می‌کند و در کتابی می‌نویسد و این کتاب به دست من و شما می‌رسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمی‌تواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! امروز عموم

جوانان کشور - از دختر و پسر گرفته تا زن و مرد، و حتی غیرجوانان - ذهنشان باز است. اگر دیروز - قبل از انقلاب - جوانان دانشجو از این ویژگی برخوردار بودند، امروز مخصوص آنها نیست و همه، مسائل را با چشم بصیرت و با استبصار نگاه می‌کنند و می‌خواهند بفهمند. یک بخش مهم از حادثه فرهنگی در جامعه امروز ما این است که اینها در معرض شبهات قرار می‌گیرند. یعنی دشمنان شبهه القا می‌کنند. دشمنان هم نه؛ منکرین فکر من و شما به القای شبهه می‌پردازند. مگر می‌شود گفت هر کس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزنند، و هیچ شبهه‌ای القا نکنند؟ مگر می‌شود این‌طور گفت؟ به هر حال حرف می‌زنند، مطلب می‌پراکنند، به ایجاد تردید می‌پردازند و شبهات درست می‌کنند. مهم این است که مطلبی که شما می‌گویید، برطرف کننده شبهه باشد و آن را زیاد نکند. بعضی از افراد، بدون توجه به این مسؤولیت مهم، به بالای منبر می‌روند و حرفی می‌زنند که نه فقط گره‌ای از ذهن مستمع باز نمی‌کند که گره‌هایی هم به ذهن او می‌افزاید. اگر چنین اتفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً چگونه می‌شود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیه مشکل است.

#### ❁ کاری نکنیم که اصل مجلس عزاز فلسفه واقعی‌اش دور بماند

در مجالس عزاداری ماه محرم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد: ۱. عاطفه را نسبت به حسین بن علی و خاندان پیغمبر، علیهم‌صلوات‌الله، بیشتر کند. (علقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم‌تر سازد). ۲. نسبت به حادثه عاشورا، باید دید روشن و واضحی به مستمع بدهد. ۳. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند. نمی‌گوییم همه منبرها باید برخوردار از همه این خصوصیات باشند و به همه موضوعات بپردازند؛ نه. شما اگر یک حدیث صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت می‌کند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آن قدر شاخ و برگ می‌دهند که معنای اصلی‌اش از بین می‌رود. اگر شما یک حدیث صحیح را برای مستمع خود درست معنا کنید، ممکن است بخش مهمی از آنچه را که ما می‌خواهیم داشته باشد. وقتی شما از روی یک تعبیر معتبر، راجع به یک آیه قرآن فکر و مطالعه کنید؛ به تنقیح آن بپردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است. اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نفس المهموم» مرحوم «محدث قمی» را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه‌آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می‌آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی کاری کنیم که اصل مجلس عزاز فلسفه واقعی‌اش دور بماند؟!

### عزاداری سنتی، عامل تقرب بیشتر مردم به دین

من واقعاً می‌ترسم از این که خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلی اسلام و تجلی فکر اهل بیت علیهم‌السلام است، نتوانیم وظیفه‌مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک می‌کند. یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنتی است که باعث تقرب بیشتر مردم به دین می‌شود. این که امام فرمودند «عزاداری سنتی بکنید» به خاطر همین تقرب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سروسینه زدن و مواكب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پرجوش می‌کند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمی‌گرداند.

### کارهای غلط و خلاف در عزاداری

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه، چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه ما ترویج کرده‌اند. کارهایی را باب می‌کنند و رواج می‌دهند که هر کس ناظر آن باشد، برایش سؤال به وجود می‌آید. به‌عنوان مثال، در قدیم‌الایام بین طبقه عوام‌الناس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل می‌زدند! البته، پس از مدتی، بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسم غلط برافتاد. اما باز مجدداً شروع به ترویج این رسم کرده‌اند و شنیدم که بعضی افراد، در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل می‌زنند! این چه کار غلطی است که بعضی افراد انجام می‌دهند؟! قمه‌زدن نیز همین‌طور است. قمه‌زدن هم از کارهای خلاف است. می‌دانم عده‌ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی‌آورد.» خواهند گفت: «شما به قمه‌زدن چه کار داشتید؟ عده‌ای می‌زنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمی‌شود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به‌گونه‌ای که طی چهار، پنج سال اخیر بعد از جنگ، قمه‌زدن را ترویج کردند و هنوز هم می‌کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان‌الله‌علیه ترویج می‌کردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می‌ایستادند. کار غلطی است که عده‌ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را می‌کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه عزاداری است. شما بارها دیده‌اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می‌آید، بر سروسینه خود می‌کوبند. این نشانه عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده‌اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت‌عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه‌زدن، سنتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف دستشان بسته بود و نمی‌توانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است.»

### ❏ بدعتهای عجیب و خلاف در جامعه اسلامی

امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامی برتر، یعنی جامعه محب اهل بیت علیهم السلام که به نام مقدس ولی عصر ارواحنافداه، به نام حسین بن علی علیه السلام و به نام امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام، مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدمهای خرافی بی منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هر چه فکر کردم، دیدم نمی توانم این مطلب - قمه زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی ام. این را من جداً عرض می کنم. یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دُور هم جمع می شدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه زنی می کردند و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بد عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره محدودی انجام می شد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر، ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار، قطعاً خلاف است. امام حسین علیه السلام، به این معنا راضی نیست. من نمی دانم کدام سلیقه هایی و از کجا این بدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه انقلابی ما می کنند؟!

### ❏ بدعتی برای اهانت به دین و زیارت ائمه (علیهم السلام)

اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده اند! بدین ترتیب که وقتی می خواهند قبور مطهر ائمه علیهم السلام را زیارت کنند، از در صحن که وارد می شوند، روی زمین می خوابند و سینه خیز خود را به حرم می رسانند! شما می دانید که قبر مطهر پیغمبر صلوٰه الله علیه و قبور مطهر امام حسین، امام صادق، موسی بن جعفر، امام رضا و بقیه ائمه علیهم السلام را همه مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت می کردند. آیا هرگز شنیده اید که یک نفر از ائمه علیهم السلام و یا علما، وقتی می خواستند زیارت کنند، خود را از در صحن، به طور سینه خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب می نمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت می کردند. اما نکردند. حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشنفکر، عتبه بوسی را با این که شاید مستحب باشد، منع می کرد. احتمالاً استحباب بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست. به ذهنم این است که برای عتبه بوسی، روایت هم وجود دارد. با این که این کار مستحب

است، ایشان می‌گفتند «انجامش ندهید، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده می‌کنیم؛ و علیه شیعه، تشنیعی درست نکنند.» اما امروز، وقتی عده‌ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و السلام می‌شوند، خود را به زمین می‌اندازند و دویست متر راه را به‌طور سینه‌خیز می‌پیماند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این کار، غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است. چه کسی چنین بدعت‌هایی را بین مردم رواج می‌دهد؟ نکنند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهنها را روشن کنید.

### توجه مرزداران عقیده به معارف دینی

دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی‌ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی. متکلمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی می‌درخشیدند و کسی نمی‌توانست به آنها بگوید «شما منطقتان ضعیف است.» این متکلمین، چه از زمان ائمه علیهم‌السلام - مثل «مؤمن طاق» و «هشام بن حکم» - چه بعد از ائمه، علیهم‌السلام - مثل «بنی نوبخت» و «شیخ مفید» - و چه در زمانهای بعد - مثل مرحوم «علامه حلی» - فراوان بوده‌اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالی قوی‌ای نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف‌الدین» و نیز «الغدیر» مرحوم «علامه امینی» در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون آرمه و مستحکم است. تشیع این است یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «اشبه شیء بالخرافه» است؟! چرا اینها را وارد می‌کنند؟! این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف دینی، مرزداران عقیده باید متوجهش باشند.

عرض کردم: عده‌ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمی‌زد.» نه؛ من بایستی این حرف را می‌زد. من باید این حرف را بزنم. بنده مسؤولیتیم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خطشکنی بود که هر جا انحرافی در نکته‌ای مشاهده می‌کرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه‌ای، بیان می‌فرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار می‌بود یا به این رواج می‌رسید، بلاشک می‌گفت. البته عده‌ای هم که به این مسائل دل بسته‌اند، متاذی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه ما این‌طور بی‌محبتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی‌غرضی هستند؛ اما اشتباه می‌کنند. وظیفه بزرگی که آقایان روحانیون و علما، در هر بخش و هر جا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه‌السلام و السلام، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم باشد.



## تأثیرات عاشورایی و مسئولیت امروز ما

🕌 تأثیرات بنیانی حادثه عاشورا

🕌 شروع نهضت پانزده خرداد، به برکت عاشورا

🕌 رساندن پیام حق با بهره‌گیری از ماجرای عاشورا

🕌 تبلیغ ماجرای عاشورا علیه ظلمات متراکم حاکم بر

فضای زندگی

🕌 واقعه خوانی ماجرای عاشورا در منبرها

🕌 راه افتادن از درون با امام حسین(ع)

🕌 اگر همه ما عاشورایی باشیم

🕌 غفلت نکردن از حاکمیت اسلام در تبیین اسلام



## تأثیرات عاشورایی و مسئولیت امروز ما\*

### تأثیرات بنیانی حادثه عاشورا

اگر چه در باب محرم و عاشورا و آثار این پدیده عظیم صحبتها و افادات ارزشمندی شده است و همه شنیده‌ایم و استفاده کرده‌ایم؛ لکن هر چه زمان می‌گذرد، احساس می‌شود که چهره بی‌زوال این خورشید منور - که می‌شود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به‌وسیله حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار می‌گردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم می‌شود. از همان روز اولی که این حادثه اتفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن، بتدریج معلوم شد. از همان روزها، عده‌ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای «توآبین» پیش آمد. قضایای مبارزات طولانی بنی‌هاشم و بنی‌الحسن علیهم‌الصلوة‌والسلام پیش آمد. بعد، حتی نهضت بنی‌عباس که علیه بنی‌امیه به پا خاست، در اواسط قرن دوم هجری، در همه اطراف عالم اسلام آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دُعائی، زمینه را برای ازاله حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی، فراهم کردند. حتی نهضت عباسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین بن علی علیه‌السلام شروع شد. اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دُعوات بنی‌عباس، وقتی به اطراف عالم اسلام می‌رفتند، از خون حسین بن علی علیه‌السلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگر گوشه فاطمه زهرا علیهاسلام، مایه می‌گرفتند تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بیندازند. مردم هم قبول می‌کردند. حتی - آن‌طور که در ذهنم هست - لباس سیاهی که شعار بنی‌عباس

بود، به عنوان لباس عزای امام حسین انتخاب شد و بعدها هم در زمان حکومت پانصد ساله بنی‌عبّاس، همواره لباس رسمی آنها، لباس سیاه بود. لباس سیاه، برای اولین بار به مناسبت عزاداری امام حسین استفاده شد. آنها می‌گفتند: «هذا حداد آل محمد» صلی‌الله‌علیه و آله. یعنی این لباس عزای ذریه پیغمبر است. این‌گونه شروع کردند و آن تحوّل را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آنها هم دنباله کار بنی‌امیه را پیش بردند. اینها تأثیرات عاشورایی است. در طول زمان نیز همین‌طور بوده است.

### 🕌 شروع نهضت پانزده خرداد، به برکت عاشورا

آنچه در زمان ما اتفاق افتاد، از همه اینها بالاتر بود. یعنی در عصر تسلط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم؛ در عصری که عدالت خلاف قانون و ظلم قانون و مقررات بین‌المللی شده است، حق به حکومت رسید. این که شما می‌بینید ابرقدرتها زورگویی می‌کنند و می‌خواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام قبلی هم نظام حاکمیت ابرقدرتها بود - این، همان سلطه ظلم است. برای هر آنچه در دنیا ظلم، حق‌کشی و تبعیض می‌شود، اسمهای قانونی مثل «حقوق بشر»، «دفاع از ارزشهای انسانی» و از این قبیل می‌گذارند. بدترین نوع سیطره ظلم این است که ظلم به اسم عدل و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسلط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید. اسلام که همه دستها سعی می‌کردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلام راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروع نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود. امسال بعد از گذشت سی و دو سه سال از حادثه پانزده خرداد، مثل آن سال اول، دوباره خرداد با محرّم همزمان و مقارن شده است.

### 🕌 رساندن پیام حق با بهره‌گیری از ماجرای عاشورا

در پانزده خرداد که در سال چهل و دوی شمس - هشتاد و سه قمری - با دوازدهم محرّم مصادف بود، امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در عرصه عاشورایی و با بهره‌برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرّم، توانستند پیام حق و داد برآمده از دل خود را به‌گوش مردم برسانند و مردم را متحوّل کنند. اولین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه‌زنهای حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجم دشمن عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاه و هفت هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود. این نام را امام بزرگوار از همه قضایای محرّم، خلاصه‌گیری، استحصال و مطرح کردند. همین‌طور هم شد. یعنی مردم ایران به پیروی از حسین بن علی علیه‌السلام،

درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین چیز عجیبی است.

### 📌 تبلیغ ماجرای عاشورا علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی

خوب؛ حالا ما و شما، امانتدار و وارث این حقیقت تاریخی هستیم. امروز کسانی هستند که می‌خواهند ماجرای عاشورا را به عنوان یک درس، خاطره و یک شرح واقعه، از زبان علماء، روحانیون، مبلغین، مبلغات و امثال اینها بشنوند. ما در این زمینه چه خواهیم کرد؟ در این‌جا به قضیه خیلی مهمّ تبلیغ می‌رسیم. اگر روزی این طلاب جوان، فضایی حوزه‌های علمیّه، مبلغین، وعّاظ، مدّاحان و روضه‌خوانان، توانسته‌اند ماجرای عاشورا را مثل حربه‌ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه بشر به کار گیرند و با این تیغ بُرنده الهی پرده ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتفاق افتاده است - چرا نباید متوقع بود که در هر عصر و زمانی - هر چه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره سخت، همه‌گیر و ظلمات «آشد تراکماً» باشد - مبلغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟!

چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه فضای ذهن بشریت را فرا گرفته است. در این، شکّی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره اسلام، بخصوص تشیّع، خرج می‌شود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملتها و کشورها دارد، خود را موظّف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلامی می‌بیند. درست است که کفر، با همه تفرّق و تشتّتش، با استفاده از همه امکانات، در یک امر اتفاق کرده و آن ضدّیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرّف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست؛ اما آیا جناح حق و جبهه اسلام ناب نمی‌تواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خباثت‌آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرّم، همان معجزه را یک بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد؛ اما ممکن است. همت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن‌بست نیست.

### 📌 واقعه خوانی ماجرای عاشورا در منبرها

بنده می‌خواهم به طور خلاصه، دو مطلب را عرض کنم: یکی این‌که، عاشورا و ماجرای حسین بن علی باید در منبر، به شکل سنتی روضه‌خوانی شود؛ اما نه برای سنت‌گرایی، بلکه از طریق واقعه‌خوانی. یعنی این‌که، شب عاشورا این‌طور شد، روز عاشورا این‌طور شد، صبح عاشورا این‌طور شد. شما ببینید یک حادثه بزرگ، به مرور از بین می‌رود؛ اما حادثه عاشورا، به برکت

همین خواندنها، با جزئیاتش باقی مانده است. فلان کس این طوری آمد با امام حسین وداع کرد؛ این طوری رفت به میدان، این طوری جنگید؛ این طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد»

واقعۀ خوانی، تا حدّ ممکن، باید متقن باشد. مثلاً در حدود «لهوف» ابن طاووس و «ارشاد» مفید و امثال اینها - نه چیزهای من درآوردی - واقعۀ خوانی و روضه خوانی شود. در خلال روضه خوانی، سخنرانی، مدّاحی، شعرهای مصیبت، خواندن نوحه سینه زنی و در خلال سخنرانیهای آموزنده، ماجرا و هدف امام حسین علیه الصّلاة والسلام. یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که: «وانی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً، و اتما خرجت لطلب الاصلاح فی امّة جدی»، بیان شود. این، یک سرفصل است. عباراتی از قبیل «ایها الناس، انّ رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، قال: من رأى سلطاناً جائراً، مستحلاً لحرم الله، ناکثاً لعهد الله... فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله» و «من کان بادلاً فی نامهجه و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»، هر کدام یک درس و سرفصلند.

#### 🌸 راه افتادن از درون با امام حسین (ع)

بحث لقاء الله و ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشر و هدف «اتک کادح الی ربک کدحاً» - همه این تلاشها و زحمتهای - همین است که «فملاقیه»: ملاقات کند. اگر کسی موطن در لقاء الله است و بر لقاء الله توطین نفس کرده است، «فلیرح معنا»: باید با حسین راه بیفتد. نمی شود توی خانه نشست. نمی شود به دنیا و تمتعات دنیا چسبید و از راه حسین غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع می شود و به سطح جامعه و جهان می کشد. اینها باید بیان شود. اینها هدفهای امام حسین است. اینها خلاصه گیریها و جمع بندیهای نهضت حسینی است. جمع بندی نهضت حسینی علیه السلام این است که یک روز امام حسین علیه السلام در حالی که همه دنیا در زیر سیطره ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد. شما نگاه کنید، ببینید: «ابن عباس» با امام حسین نیامد. «عبدالله بن جعفر» با امام حسین نیامد.

#### 🌸 اگر همه ما عاشورایی باشیم

عزیزان من! معنای این، چیست؟ این نشان نمی دهد که دنیا در چه وضعی بود؟ در چنین وضعیتی، امام حسین تک و تنها بود. البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی ماندند هم، آن حضرت می ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشتم؛ بروید.» همه می رفتند. ابوالفضل و علی اکبر هم می رفتند و حضرت تنها

می‌ماند. روز عاشورا چه می‌شد؟ حضرت برمی‌گشت، یا می‌ایستاد و می‌جنگید؟ در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت «اگر من تنها بمانم و همه دنیا در مقابل من باشند، از راهم بر نمی‌گردم.» آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «صدقوا ما عاهدوا الله عليه.» لقلقه زبان را که - خوب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خوب؛ اگر همه ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع، و زمینه ظهور ولی مطلق حق، فراهم خواهد شد. باید این مفاد برای مردم بیان شود. فراموش نکنید که هدف امام حسین بیان شود. حالا ممکن است انسان یک حدیث اخلاقی‌ای هم - به فرض - بخواند، یا سیاست کشور یا دنیا را تشریح کند. اینها لازم است؛ اما در خلال سخن، حتماً طوری صحبت شود که تصریحاً، تلویحاً، مستقلاً و ضمناً، ماجرای عاشورا تبیین شود و مکتوم و مخفی نماند. این، مطلب اول بود.

#### ❁ غفلت نکردن از حاکمیت اسلام در تبیین اسلام

مطلب دوم این‌که، از این فرصت استفاده شود و همان‌طور که خود حسین بن علی علیه‌السلام به برکت جهادش، اسلام را زنده کرد (اسلام، در حقیقت زنده شده و آزاد شده خون و قیام حسین بن علی است) امروز هم شما به انگیزه یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسلامی را بیان کنید؛ قرآن و حدیث را معرفی کنید؛ نهج‌البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقایق اسلامی، از جمله همین حقیقت مبارکی را که امروز در حکومت حق، یعنی نظام علوی، ولوی و نبوی جمهوری اسلامی، تجسد پیدا کرده است برای مردم بیان کنید. این، جزو بالاترین معارف اسلامی است. خیال نکنند که می‌شود اسلام را تبیین کرد و از حاکمیت اسلام - که امروز در این مرز و بوم متجسد شده است - غافل ماند و آن را مغفول‌عنه گذاشت. این، توصیه ما به شما عزیزان است. بحمدالله همه برکات در وجود آقایان محترم، بزرگان؛ بخصوص طلاب جوان، پرشور، مؤمن و فاضل، وجود دارد. در روز اول هم که همین طبقه، این نهضت را گسترش دادند، و با استفاده از آن حدیث شریف، اصحابشان را به نحل تشبیه کردند، این آیه در مقابل چشم انسان مجسم می‌شد که «و اوحی ربك الى التحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون. ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك.» حقایق را می‌مکیدند و عسل ناب را به تشنگان حقیقت می‌دادند، که «فیه شفاء للناس». امروز هم همین است. امروز هم طلاب، فضلا و مبلغین جوان، با بهره‌گیری از تجربه‌های اساتید و بزرگان این فنون، کوله‌بار خودشان را محکم کنند و به امید خدا، برای خدا، در راه خدا و با قصد قربت، بروند و این حقایق را در همه جای کشور، در اقطار این کشور، در اقطار عالم، با زبان مناسب بیان کنند.



## بازشناسی هدف قیام امام حسین علیه السلام

- ❖ صد درس از حرکت امام حسین(ع)
- ❖ درس اصلی از حرکت حسین بن علی(ع)
- ❖ حرفهای نیمه درست در قیام امام حسین(ع)
- ❖ هدف اصلی قیام امام حسین(ع)
- ❖ مشخص کردن همه امور در جامعه اسلامی توسط پیامبر(ص)
- ❖ تکلیف در هنگام خطر انحراف اصل اسلام
- ❖ عمل به دستور پیامبر(ص) توسط امام حسین(ع)
- ❖ وجود دو شرط برای قیام امام حسین(ع)
- ❖ تفاوت فساد حاکم با رعیت
- ❖ موقعیت مناسب برای انتقال پیام امام حسین(ع)
- ❖ بازگرداندن جامعه اسلامی به خط صحیح
- ❖ اصل قضیه در باب نهضت امام حسین(ع)
- ❖ خداحافظی با اسلام با وجود حاکمی چون یزید
- ❖ واجبی که قبل از امام حسین(ع) انجام نشده بود
- ❖ احیای نظام اسلامی و سنت پیامبر(ص)
- ❖ دلایل قیام امام حسین(ع)
- ❖ تکلیفی که پیغمبر(ص) فرموده
- ❖ شایسته تر بودن امام حسین(ع) در عمل به تکلیف
- ❖ واجب تاریخی که متوجه همه مسلمانهاست
- ❖ درس بزرگ حسین بن علی(ع) به همه تاریخ اسلام
- ❖ بمیر تا زنده شوی!
- ❖ امام حسین(ع) به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟

## بازشناسی هدف قیام امام حسین علیه السلام \*

### صد درس از حرکت امام حسین (ع)

امروز به مناسبت روز عاشورا نیت کردم که درباره نهضت حسینی علیه الصلاة والسلام سخن بگویم. چیز عجیبی است؛ که همه زندگی ما از یاد حسین علیه السلام لبریز است؛ خدا را شکر. درباره نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هرچه در این باره می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی حرفها درباره این حادثه عظیم و عجیب و بی‌نظیر وجود دارد که ما باید درباره آن فکر کنیم و برای هم بگوییم.

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می‌تواند در حرکت چند ماهه حضرت ابی عبدالله علیه السلام - از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید - بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها درس؛ می‌شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما این که می‌گویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن می‌شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی اروحانفاده و فدا اسمه و ذکره، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این‌گونه می‌درخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل

ماه و ستاره‌گان باشند، این بزرگوار مثل خورشید می‌درخشد.

### 🔷 درس اصلی از حرکت حسین بن علی (ع)

واما، آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه‌السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را، به شما عرض کنم. همه آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است. به امام حسین علیه‌السلام می‌گفتند: شما در مدینه و مکه، محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه‌ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟

این، آن سؤال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی‌گوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض می‌کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است.

### 🔷 حرفهای نیمه درست در قیام امام حسین (ع)

دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدف قیام ابی‌عبدالله علیه‌السلام بود. این حرف، نیمه‌درست است؛ نمی‌گوییم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می‌کند، تا آنجا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت. آنجا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه علوی است مرادش این است این درست نیست؛ برای این که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد.

در نقطه مقابل، گفته می‌شود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدتی بر سرزبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس



برویم با شهید شدن، کاری نکنیم!

این حرف را هم، ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که ما در شرع مقدّس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»؛ اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت، این نیست. پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی می‌کنم در خطبه اول - که عمده صحبت من هم امروز، در خطبه اول و همین قضیه است - ان شاء الله این را بیان کنم.

بنده به نظرم این‌طور می‌رسد: کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه‌السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت»، یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

#### 🔷 هدف اصلی قیام امام حسین (ع)

هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می‌کنم؛ بعد مقداری توضیح می‌دهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه‌السلام را بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین، نه امام حسن مجتبی.

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود - عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد. مثل این که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛

تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه السلام انجام می گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین این کار را بکنند؟ چون زمینه انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه السلام پیش می آمد، همین کار را امام علی النقی می کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه الصلاة والسلام می شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می آمد، آن بزرگواران عمل می کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد!

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می دهیم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می رسد: یا نتیجه اش این است که به قدرت و حکومت می رسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می رسید، قدرت را محکم می گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمی رسد، به شهادت می رسد. برای آن هم امام حسین حاضر بود. خداوند امام حسین، و دیگر ائمه بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می آمد، تحمل کنند، و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهیم.

#### مشخص کردن همه امور در جامعه اسلامی توسط پیامبر(ص)

برادران و خواهران نمازگزار عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می آید، یک مجموعه احکام می آورد. این احکامی را که پیغمبر می آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می گویند. خوب؛ اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

«ما من شیء یقرّبکم من الجنّة و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عند و امرتکم به» (۴) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند. خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال می‌رسند؛ انسانها صالح و فرشته‌گون می‌شوند، ظلم در میان مردم از بین می‌رود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می‌رود. بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده کامل خدا می‌شود. اسلام این نظام را به وسیله نبی اکرم آورد و در جامعه آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.

#### تکلیف در هنگام خطر انحراف اصل اسلام

سؤالی در این جا باقی می‌ماند و آن این‌که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط به راه انداخته است، دستی، یا حادثه‌ای آمد و را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می‌شوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟

البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه» تا آخر - و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم.

### عمل به دستور پیامبر(ص) توسط امام حسین(ع)

امام حسین علیه السلام، این روایت پیغمبر را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در این‌جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی‌تکلیف نمی‌گذارد. پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند.

چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که، به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد. شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است، اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؟

پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این‌که در حقیقت این حکم، تضمین کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

### وجود دو شرط برای قیام امام حسین(ع)

خوب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است. البته به شرط این‌که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هرکاری نکنند، فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید

موقعیت مناسب باشد.

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد. در زمان امام حسین علیه‌السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند! شُرب خمر و کارهای خلاف می‌کند. تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد. علیه قرآن حرف می‌زند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر رَد دین می‌گوید و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه دامنه را پر می‌کند، از وجود او آب گندیده می‌ریزد و همه جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد!

#### تفاوت فساد حاکم با رعیت

حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی‌ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه می‌ریزد و همه قلّه را فرا می‌گیرد! مردم عادی، هر کدما جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه فضا را پر می‌کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه دامنه را فرا می‌گیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است! خلیفه پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟!!

#### موقعیت مناسب برای انتقال پیام امام حسین (ع)

زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست. چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می‌خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه می‌زند. پس خطر هست.

این که می‌گوییم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن‌جا مناسب نبود.

قبلش هم امام حسن علیه‌السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین و امام سجاد، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی‌النقی و امام حسن عسکری علیه‌السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هریک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

#### 🌸 تکلیفی که با خطر برداشته نمیشود

خوب؛ امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند - وقتی به حضرت می‌گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن‌چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند «آقا! شما که با شاه درافتاده‌اید، خطر دارد.» امام نمی‌دانست خطر دارد؟! امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرد، می‌کشد، شکنجه می‌کند، دوستان انسان را می‌کشد و تبعید می‌کند؟! امام اینها را نمی‌دانست؟!!

#### 🌸 بازگرداندن جامعه اسلامی به خط صحیح

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن‌جا به نتیجه شهادت رسید، این‌جا به نتیجه حکومت. این همان است؛ فرقی

نمی‌کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است.

پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه اسلامی به خطّ صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است.

### ❏ اصل قضیه در باب نهضت امام حسین (ع)

البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می‌رسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این‌طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی‌رسد؛ به شهادت می‌رسد.

آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد.

این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصل قضیه است.

پس می‌توانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.

### ✿ خداحافظی با اسلام با وجود حاکمی چون یزید

ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، چند عبارت را انتخاب کرده‌ام - البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می‌کند - اول در مدینه؛ آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «تنظر و تنظرون اینا احق بالبیعة و الخلافة» (۷) برویم فکر کنیم، ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود! مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید، گفت: یا ابا عبدالله، تو خودت را به کشتن می‌دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی؟ بیا بیعت کن، خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!

حضرت در جواب او، این جمله را فرمود: «انالله و انا الیه راجعون و علی‌الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید»؛ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می‌کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، هم هنگام خروج از مدینه، هم هنگام خروج از مکه، صحبت‌هایی با محمدبن حنفیه داشت. به نظر من می‌رسد که این وصیت، مربوط است به هنگامی که می‌خواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجه هم که محمدبن حنفیه به مکه آمده بود، صحبت‌هایی با حضرت داشت. حضرت به برادرش محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد.

### ✿ واجبی که قبل از امام حسین (ع) انجام نشده بود

آن جا بعد از شهادت به وحدانیت خدا و چه و چه، به این جا می‌رسد: «وانی لم اخرج اشرا ولا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً»؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغاتچیها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه، خروج می‌کنند برای این که قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ می‌شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «و انما خرجت لطلب‌الاصلاح فی امه جدی». عنوان این کار، همین اصلاح است؛ می‌خواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین، انجام نگرفته بوده است.



این اصلاح، از طریق خروج است - خروج، یعنی قیام - حضرت در این وصیتنامه، این را ذکر کرد - تقریباً تصریح به این معناست - یعنی اولاً می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم. نه؛ می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، طوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند - نمی‌شود - شهید می‌شود. در عین حال هر دو، قیام برای اصلاح است.

بعد می‌فرماید: «ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی»؛ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

#### ❁ احیای نظام اسلامی و سنت پیامبر(ص)

حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است: «و قد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه نبيه فان سنه قد امیتت و البدعه قدا حییت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرشاد»؛ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.

#### ❁ دلایل قیام امام حسین(ع)

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب والقائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذالک الله والسلام»؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست. باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند. یعنی در جامعه عمل کند؛ نه این که خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.

«الدائن بدین الحق»، یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «والحابس نفسه علی ذالک لله»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام. بنابراین، هدف را مشخص می‌کند.

امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لجنهای مختلف دارد. در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّین یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از این که استراحت کنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این‌گونه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَتْ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سر کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند - عمل نمی‌کند - و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند - حاکم فاسدِ ظالمِ جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «و لم يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ»، و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکنند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»، خدای متعال در قیامت، این ساکتِ بی‌تفاوتِ بی‌عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد. این را پیغمبر فرموده است.

#### 🔷 تکلیفی که پیغمبر (ص) فرموده

این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می‌کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف، «یغیّر بقول و لافعل» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.

#### 🔷 شایسته‌تر بودن امام حسین (ع) در عمل به تکلیف

بعد امام حسین فرمود: «وَآتَى أَحَقَّ بِهَذَا»؛ من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و

حکمت پیغمبر، از دیگران واجبتر و مناسبتر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می‌کند.

در منزل «آزید» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، بیان دیگری از امام حسین علیه‌السلام هست. حضرت فرمود: «اما والله ائی لأرجو ان یکون خیراً ما اراد الله بنا؛ قتلنا او ظفرنا». این هم نشانه‌ی این که گفتیم فرقی نمی‌کند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم.

### واجب تاریخی که متوجه همه مسلمانهاست

در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قد نزل من الامر ما قد ترون ...» بعد فرمود: «لا ترون الحق لایعمل به و الی الباطل لایتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربه حقاً» - تا آخر این خطبه - خلاصه و جمع‌بندی کنم. پس امام حسین علیه‌السلام برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بدانند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

خوب؛ ممکن است هر کسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین، در زمان هیچ‌یک از ائمه دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام می‌گرفت و چنین شرایطی، در جامعه اسلامی، تا آخر دوران حضور و اول زمان غیبت، اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ، از این گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید. امروز هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیفشان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست می‌خورند.

### درس بزرگ حسین بن علی (ع) به همه تاریخ اسلام

وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه‌کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ‌کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود،

زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود، امیرالمؤمنین هم که معصوم بود، انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

هرجا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین در آنجا زنده است و با شیوه و عمل خود می گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلو چشم می گذارد.

متأسفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می شناختند و قیام امام حسین را می دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرّم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می شود، مردم تعجب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر، پیروز گردید.

### بمیر تا زنده شوی!

بنده یک وقت در سالها پیش، همین مطلب را در جلسه ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر میکنند.

یک نفر یک طوطی در خانه داشت - البته مثل است و این مثلها برای بیان حقایق است - زمانی میخواست به سفر هند برود. با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم وداع نمود. گفت من به هند میروم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویشها و دوستان من در آنجا هستند. آنجا بگو یکی از شما در منزل ماست. حال مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ماست. چیز دیگری از تو نمیخواهم.

او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه ماست، وضعش هم خیلی خوب است. در قفس به سر میبرد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت، دید مرده اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً پنج تا، ده تا طوطی - با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمیتوانست بکنند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم.

گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند، روی زمین افتادند و مردند!

تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پرپر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمیشد نگهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام، پرتاب کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من این‌جا در قفس، اسیر و زندانیم. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.

#### 🕌 امام حسین (ع) به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟

بنده آن روز - بیست و چند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را میشنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خوب؛ امام حسین به همه نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمیشد، ما باید میفهمیدیم که تکلیفمان چیست. ملتی که اسیر است، ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت میکنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته‌اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

با زبان نمیشد. اگر این مطلب را با صد زبان میگفت و خودش نمیرفت، ممکن نبود این پیغام، از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت. فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمیکند؛ هزار گونه توجیه و تأویل میکنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری‌ای با چنین عظمت و جانشوز که امام حسین انجام داد!

حقیقتاً آنچه که از صحنه روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی‌همتاست و نظیری ندارد. همان‌طور که پیغمبر فرمود، امیرالمؤمنین فرمود، امام حسن فرمود - بنابر آنچه که در روایات هست - «لایوم کیومک یا ابا عبدالله»؛ هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه تو نیست.



## شباهت‌های نهضت حسینی و نهضت خمینی

- استقامت، ویژگی مشترک در دو نهضت
- عذرهای شرعی در مقابل کارهای بزرگ و تکالیف
- دو خصوصیت امام حسین (ع) که حادثه کربلا را درخشاند
- خصوصیت امام (ره) که باعث پیروزی انقلاب شد
- استقامت امام (ره) و عدم عقب نشینی
- استقامت حسینی امام (ره)
- دنیا فهمید امام را نمیشود از میدان خارج کرد
- جمع بندی بحث

## شباهت‌های نهضت حسینی و نهضت خمینی\*

درباره نهضت امام بزرگوارمان، مطلبی را می‌خواهم عرض کنم که برای ما حامل درس است. خواهش می‌کنم افرادی که صاحب فکر و دارای اندیشه و خرد سیاسی و تأمل در مسائل بزرگند، روی این مسأله تأمل کنند و آن را بیشتر بشکافند.

می‌دانید که حرکت امام، مشابهتهای زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوبرداری شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت - یعنی حرکت امام حسین علیه‌السلام - منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید؛ ولی این فارقی ایجاد نمی‌کند. زیرا یک نوع فکر، یک مضمون و یک طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین علیه‌السلام و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این، به طور کلی، امر روشن و واضحی است.

### استقامت، ویژگی مشترک در دو نهضت

از جمله ویژگی‌هایی که در هر دو حرکت، به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

در مورد امام حسین علیه‌السلام استقامت به این صورت است که آن حکومت، ایستاد. هنوز مشکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدتی، آن حضرت تصمیم گرفت تسلیم یزید و حکومت جاثرانه او نشود. مبارزه از این جا شروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیت فاسدی که راه دین

را به کَلّی منحرف می‌کرد. امام از مدینه که حرکت فرمود با این نیت بود. بعد که در مکه احساس کرد یاور دارد، نیت خود را با قیام همراه کرد. و آلا جوهر اصلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسینی، قابل تحمّل و قبول نبود.

### عذرهای شرعی در مقابل کارهای بزرگ و تکالیف

امام حسین علیه‌السلام ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجهه با مشکلاتی شد که یکی پس از دیگری رخ نمود. ناگزیری خروج از مکه، بعد درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه کربلا بر شخص امام حسین علیه‌السلام وارد می‌آمد، از جمله این مشکلات بود. یکی از عواملی که در کارهای بزرگ جلو انسان را سد می‌کند، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد؛ ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده زیادی کشته خواهند شد - احساس می‌کند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه‌السلام از این گونه عذرهای شرعی که می‌توانست هر انسان ظاهر بینی را از ادامه راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ می‌نمود. اول اعراض مردم کوفه و کشته شدن مسلم پیش آمد. فرضاً این‌جا بایستی امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. می‌خواستیم با یزید بیعت نکنیم؛ ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال، امکان پذیر نیست. مردم هم تحمّل نمی‌کنند. پس، تکلیف ساقط است. لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت می‌کنیم».

مرحله دوم، حادثه کربلا و وقوع عاشورا است. این‌جا امام حسین علیه‌السلام می‌توانست در مواجهه با یک مسأله، به مثابه انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقیها می‌خواهد حل کند، بگوید: «زن و بچه در این صحرای سوزان، طاقت ندارند. پس، تکلیف برداشته شد.» یعنی تسلیم شود و چیزی را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپذیرد. یا بعد از آن که در روز عاشورا حمله دشمن آغاز گردید و عده زیادی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار می‌توانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمی‌شود مبارزه کرد و نمی‌توان پیش برد.» آن‌گاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسین علیه‌السلام شهید خواهد شد و بعد از شهادت او، آل الله - حرم امیرالمؤمنین و حرم پیغمبر علیهما‌السلام - در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهند ماند - این‌جا دیگر مسأله ناموس پیش می‌آید - به عنوان یک انسان غیرتمند، می‌توانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشته شده است. تکلیف زنان چه می‌شود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پاکیزه‌ترین و طیب و طاهرترین زنان عالم اسلام، به دست دشمنان - مردان بی سرو پایی که هیچ چیز از شرف و ناموس



نمی‌فهمند - خواهند افتاد. پس، تکلیف برداشته شد».

توجه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمی است که در واقعه کربلا از این دیدگاه دقت شود که اگر امام حسین علیه‌السلام می‌خواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دید یک متشرع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم می‌توانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت می‌کنیم».

### ❁ دو خصوصیت امام حسین (ع) که حادثه کربلا را درخشاند

چاره چیست؟! الضرورات تبیح المحذورات.» اما امام حسین علیه‌السلام چنین نکرد. این، نشانگر استقامت آن حضرت است. استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسانتر است تا تحمل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمل اینها، مشکلتر از سایر مشکلات است.

یک وقت به کسی می‌گویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» خوب؛ انسان قوی می‌گوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟! راه را می‌روم.» یا می‌گویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ می‌گوید: «خوب؛ کشته شوم! چه اهمیت دارد؟!» اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. می‌گویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند.» این‌جا دیگر پای جان دیگران در بین است: «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» این‌جا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان می‌لرزد. آن کسی پایش نمی‌لرزد که اولاً در حد اعلی بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام می‌دهد. ثانیاً قدرت نفس داشته باشد و ضعف نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین علیه‌السلام در کربلا نشان داد. لذا، حادثه کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم می‌درخشد، و تا ابدالذهر هم خواهد درخشید.

### خصوصیت امام (ره) که باعث پیروزی انقلاب شد

عرض من این است که امام بزرگوار ما در این خصوصیت، به طور کامل دنباله رو امام حسین علیه‌السلام شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزی بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین

اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیعترش در سطح عالم، گرایش ملت‌ها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزیها، به خاطر استقامت او بود.

روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه علمیه قم را تعطیل خواهند کرد.» این‌جا صحبتِ جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جان‌شان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه علمیه قم تعطیل شود.» پای همه می‌لرزد. اما امام نلرزد؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت.

روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند.» یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید. «پای خیلی کسان، این‌جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزد و راه را ادامه داد تا به نقطه پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خون‌هایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام رضوان‌الله علیه، خون‌ها را - خون‌های جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب این‌ها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این‌جاها دیده می‌شد.

### استقامت امام(ره) و عدم عقب نشینی

به هر حال؛ این همه، مربوط به دوران مبارزه با رژیم ستمشاهی بود. آنچه که برای ما درس است، مربوط به بعد از پیروزی انقلاب است. همه باید به این نکته التفات و توجه داشته باشند و همان‌طور که عرض کردم، اندیشمندان سیاسی، صاحبان فکر سیاسی و اهل تحلیل، روی این کار کنند. واقعاً مهم است.

خوب؛ جمهوری اسلامی تشکیل شد. تا قبل از آن، مبارزه با رژیم ستمشاهی بود. از وقتی رژیم جمهوری اسلامی تشکیل شد و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد، دایره مبارزه، وسیع شد. شکل مبارزه عوض شد؛ اما دایره، وسیع گشت. مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، از سوی دشمنان جهانی آغاز گردید. دشمنان جهانی چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که ما به آنها «استکبار جهانی» می‌گوییم. استکبار جهانی، همه زورگوهای عالم، همه قلدرها و همه پُروهای مسلط بر ملت‌ها را شامل می‌شود. این، استکبار جهانی است. چرا با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردند؟ جواب این سؤال، طولانی است و بارها هم گفته شده است. به طور خلاصه

می‌توان گفت: منافعشان به خطر افتاده بود. توسعه‌طلبی‌شان به خطر افتاده بود. حضور جمهوری اسلامی در میان کشورهای مسلمان، ادامه تسلط آنها را بر آن کشورها به خطر انداخته بود و از این قبیل. به هر حال، مبارزه سختی را شروع کردند. هر قدم به قدم این مبارزه، جای این بود که اگر انسان ضعیفی به جای امام بود، حرکت را متوقف کند و به سبب وجود مانع و عذر بگوید: «نمی‌شود با استکباری چنین عریض و طویل مبارزه کرد. چاره‌ای نیست؛ لذا عقب‌نشینی می‌کنیم.» اما امام، عقب‌نشینی نکرد.

### استقامت حسینی امام(ره)

به این دو، سه مقطع توجه کنید تا اهمیت قضیه معلوم شود: یک حمله از همه جوانب به ایران، از جهت سیاسی بود. همه دستگاه‌های تبلیغاتی، در چند برهه به ما حمله سیاسی کردند که فلج کننده است. گاهی حمله سیاسی، برای کشورها به ستوه آورنده است. امروز که تبلیغات رسانه‌های صوتی و تصویری، همه دنیا را فرا گرفته است، غالباً حملات سیاسی، دولت‌ها را خیلی می‌ترساند؛ چون روی افکار ملت‌هایشان اثر می‌گذارد. چنین حمله‌ای را علیه نظام جمهوری اسلامی، از همه طرف شروع کردند. البته ملت ما بصیر و مستحکم بود و تکان نخورد. امام هم نگفت «حال که همه علیه ما همدستند، پس عقب بنشینیم.» نگفت «به تنهایی با آمریکا می‌شود مبارزه کرد؛ اما آمریکا و شوروی را چطور از عهده برآییم؟» چون آن زمان که دنیا دو قطبی بود، هر دو قطب، علیه ما اتحاد و اتفاق و همدستی داشتند. امام استقامت ورزید؛ عقب‌نشینی نکرد و از حرف و شعار و راهش برنگشت. یک کلمه از آن حرف‌هایی که دشمنان می‌خواستند بر زبان امام جاری شود، بر زبان او جاری نشد. این، استقامت حسینی است. شبیه ایستادگی‌های امام حسین علیه‌السلام در مقیاس و در قالب‌های امروز است.

یا آن وقتی که جنگ تحمیلی شروع شد. شما فکرش را بکنید! ملتی با آن همه ویرانه‌های دوران ستمشاهی و آن همه احتیاج به کار و نوسازی، ناگهان مورد حمله دشمن قرار گیرد و همان چیزی را هم که دارد از کار بیندازند! راه آهن را از کار انداختند، پالایشگاه‌ها را از کار انداختند، صادرات نفت را از کار انداختند، کارخانه‌های آهن را از کار انداختند. خوب؛ هر کس باشد، در مقابل چنین حرکتی به زانو در می‌آید. طرف هم که فقط رژیم عراق نبود! همه می‌دانستند که رژیم عراق، به اضافه شوروی، به اضافه فرانسه، به اضافه «ناتو»، به اضافه کارشناسان آمریکایی - همه و همه - بودند. اگر امام ضعیف بود، این‌جا ممکن بود بگوید «دیگر تکلیف از ما برداشته شده است. اینها می‌خواهند که ما بر قوانین اسلام چندان اصرار نکنیم؛ خیلی خوب، نمی‌کنیم! اینها می‌خواهند که ما با اسرائیل مبارزه نکنیم؛ خیلی خوب، مبارزه نمی‌کنیم. چون فشار زیاد است. چه کار کنیم؟!» امام، چنین چیزی نگفت و ایستادگی کرد.

قطعنامه را هم که امام قبول کرد، به خاطر این فشارها نبود. قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسؤولین آن روز امور اقتصادی کشور مقابل روی او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی‌کشد و نمی‌تواند جنگ را با این همه هزینه، ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت. پذیرش قطعنامه، به خاطر ترس نبود؛ به خاطر هجوم دشمن نبود؛ به خاطر تهدید امریکا نبود؛ به خاطر این نبود که امریکا ممکن است در امر جنگ دخالت کند. چون امریکا، قبل از آن هم در امر جنگ دخالت می‌کرد. وانگهی؛ اگر همه دنیا در امر جنگ دخالت می‌کردند، امام رضوان‌الله‌علیه، کسی نبود که رو برگرداند. بر نمی‌گشت! آن، یک مسأله داخلی بود؛ مسأله دیگری بود.

در تمام عمر ده ساله حیات مبارک امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، پس از پیروزی انقلاب، یک لحظه اتفاق نیفتاد که او به خاطر سنگینی بار تهدید دشمن، در هر بُعدی از ابعاد، دچار تردید شود. این، یعنی همان برخورداری از روحیه حسینی.

#### 🕌 دنیا فهمید امام را نمیشود از میدان خارج کرد

جنگ، تلفات دارد. جان یک انسان، برای امام خیلی عزیز بود. امام بزرگوار، گاهی برای انسانی که رنج می‌برد، اشک می‌ریخت و یا در چشمانش اشک جمع می‌شد! ما بارها این حالت را در امام مشاهده کرده بودیم. انسانی رحیم و عطوف، دارای دلی سرشار از محبت و انسانیت بود. اما همین دل سرشار از محبت، در مقابل تهدید شهرها به بمباران هوایی، پایش نلرزید و نلغزید. از راه برنگشت و عقب‌نشینی نکرد. همه دشمنان انقلاب در طول این ده سال، فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمی‌شود ترساند. این، نعمت بسیار بزرگی است که دشمن احساس کند عنصری چون امام، با ترس و تهدید از میدان خارج نمی‌شود. امام، با منش و شخصیت درخشان خود، کاری کرد که همه در دنیا، این نکته را فهمیدند. فهمیدند که این مرد را از میدان نمی‌شود خارج کرد؛ تهدید نمی‌شود کرد؛ با فشار و با تهدیدهای عملی هم نمی‌شود او را از راه خود منصرف کرد. لذا مجبور شدند خودشان را با انقلاب تطبیق دهند.

#### 🕌 جمع بندی بحث

آنچه که حاصل جمع‌بندی بحث ماست، دو حرف است - البته این جمع‌بندی، قابل گسترش و فکر کردن است - : اول این که یکی از خطوط روشن نهضت عاشورا و بلکه خط نشان نهضت عاشورا، عبارت است از استقامت امام حسین، علیه‌السلام. حرف دوم این که: امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، همین خط نشان حسینی را در نهضت، در منش و در زندگی خود انتخاب کرد و لذا توانست جمهوری اسلامی را بیمه کند. توانست دشمن را از تهدید و از فشار منصرف

کند. چون به دشمن تفهیم کرد که فشار، اثری ندارد. تهدید، اثری ندارد. حمله، اثری ندارد و این حرکت و این رهبر، جریان و کسی نیست که با این حرفها، از راهی که می‌رود برگردد. این دو حرف، جمع‌بندی مطالبی است که عرض کردم.



## عوام و خواص

- ❖ شرط اول و دوم جهاد
- ❖ جهاد فی سبیل اللہ در ایران اسلامی
- ❖ کشور ما امروز کانون جهاد است
- ❖ عبرت از گذشته تاریخ، نکته‌ای بلیغ در قرآن
- ❖ تهمت خارجی به حرم پیغمبر
- ❖ خواص و عوام
- ❖ تعریف خواص
- ❖ تعریف عوام
- ❖ خواص جبهه‌ی حق و باطل
- ❖ پیدا کردن خود در صحنه‌های تاریخ
- ❖ به جرگه عوام نپیوندیم
- ❖ دو نوع خواص در طرفداری جبهه‌ی حق
- ❖ زمانی که امامت به سلطنت تبدیل میشود
- ❖ امام در رأس جامعه اسلامی است
- ❖ تغییر ماهیت خواص طرفدار حق
- ❖ عامل لغزش خواص طرفدار حق:
- ❖ و ...

### شرط اول و دوم جهاد

یکی از نکات برجسته در فرهنگ اسلامی، که مصداقهای بارزش، بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دیده می‌شود، فرهنگ رزمندگی و جهاد است. جهاد هم فقط به معنای حضور در میدان جنگ نیست؛ زیرا هر گونه تلاش در مقابله با دشمن، می‌تواند جهاد تلقی شود. البته بعضی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت هم بکشند و از آن، تعبیر به جهاد کنند. اما این تعبیر، درست نیست. چون یک شرط جهاد، این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است که جهاد رزمی نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که جهاد سیاسی نامیده می‌شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به جهاد فرهنگی تعبیر می‌شود و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن جهاد سازندگی اطلاق می‌گردد. البته جهاد، با عنوانهای دیگر و در میدانهای دیگر هم هست. پس، شرط اول جهاد این است که در آن، تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این که، در مقابل دشمن صورت گیرد. این نکته در فرهنگ اسلامی، نکته‌ی برجسته‌ای است، که گفتیم نمونه‌هایی هم در میدانهای مختلف دارد.

### جهاد فی سبیل الله در ایران اسلامی

در روزگار ما هم، وقتی ندای مقابله با رژیم منحوس پهلوی از حلقوم امام رضوان الله علیه و

همکاران ایشان در سال ۱۳۴۱ بیرون آمد، جهاد شروع شد. پیش از امام هم، البته جهاد به صورت محدود و پراکنده وجود داشت که حائز اهمیت نبود. هنگامی که مبارزه‌ی امام شروع شد، جهاد اهمیت پیدا کرد تا این‌که به مرحله‌ی پیروزی خود، یعنی پیروزی انقلاب اسلامی رسید. بعد از آن هم، تا به امروز، در این کشور جهاد بوده است. چون ما دشمن داریم. چون دشمنان ما، از لحاظ نیروی مادی، قوی هستند. چون اطراف و جوانب ما را، از همه جهت، دشمنان گرفته‌اند. آنها در دشمنی با ایران اسلامی، جدی هستند و سر شوخی ندارند؛ چون می‌خواهند از هر راهی که شد ضربه بزنند. پس، در ایران اسلامی، هر کس به نحوی در مقابل دشمن - که از اطراف، تیرهای زهرآگین را به پیکر انقلاب و کشور اسلامی، نشانه رفته است - تلاشی بکند، جهاد فی سبیل الله کرده است. بحمدالله، شعله‌ی جهاد بوده است و هست و خواهد بود.

#### کشور ما امروز کانون جهاد است

البته یکی از جهادها هم جهاد فکری است. چون دشمن ممکن است ما را غافل کند، فکر ما را منحرف سازد و دچار خطا و اشتباهمان گرداند؛ هر کس که در راه روشننگری فکر مردم، تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوءفهمی شود، از آن‌جا که در مقابله با دشمن است، تلاشش جهاد نامیده می‌شود. آن هم جهادی که شاید امروز، مهم محسوب می‌شود. پس، کشور ما امروز کانون جهاد است و از این جهت هیچ نگرانی‌ای هم نداریم. الحمدلله مسؤولین کشور خوبند. امروز در رأس کشور، شخصیت‌های مؤمن، مجاهد، آگاه و صمیمی قرار دارند. امروز شخصیتی مثل رئیس‌جمهور ما - آقای هاشمی رفسنجانی - که یک شخصیت مجاهد و مبارز است و عمرش را هم در جهاد گذرانده، شب و روز جهاد می‌کند. مسؤولین دیگر، در بخش‌های مختلف - مجلس، قوه قضائیه، نیروهای مسلح، آحاد مردم - همه و همه در جهادند و مملکت، مملکت جهاد فی سبیل الله است. از این جهت، بنده که بیشتر سنگینی بارم این است که نگاه کنم ببینم کجا شعله‌ی جهاد در حال فروکش کردن است و به کمک پروردگار نگذارم؛ ببینم کجا اشتباه کاری می‌شود، جلوش را بگیرم - مسؤولیت اصلی حقیر، همین‌هاست - از وجود جهاد در وضع کنونی کشور، نگران نیستم. این را شما بدانید!

#### عبرت از گذشته تاریخ، نکته‌ای بلیغ در قرآن

منتها، نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما می‌گوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ، درس بگیرید. حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که گذشته، برای امروز نمی‌تواند سر مشق باشد. شنیده‌ام که از این حرفها می‌زنند و البته، برف، انبار می‌کنند! به خیال خودشان، می‌خواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را



مطرح کنند. کاری به کار آنها نداریم. قرآن که صادق مصدق است، ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می‌کند. عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌ای که الان عرض کردم. چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ اتفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی‌شان، قاری‌شان و اجامر و اوباششان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود، که چرا چنین شد؟ این قضیه را بنده دو، سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان "عبرتهای عاشورا" مطرح کردم. البته درسهای عاشورا مثل درس شجاعت و غیره جداست. از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشورا است.

#### 🔴 **تهمت خارجی به حرم پیغمبر**

این را من قبلاً گفته‌ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آنها تهمت خارجی بزنند! خارجی معنایش این نیست که اینها از کشور خارج آمده‌اند. آن زمان، اصطلاح خارجی، به معنای امروز به کار نمی‌رفت. خارجی یعنی جزو خوارج. یعنی خروج کننده. در اسلام، فرهنگی است معتنی به این‌که، اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار می‌گیرد. پس، خارجی یعنی کسی که علیه امام عادل خروج می‌کند. لذا، همه‌ی مردم مسلمان، آن روز از خارجیها، یعنی خروج کننده‌ها، بدشان می‌آمد. در حدیث است که «من خرج علی امام عادل فدمه هدر»؛ کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خونش هدر است. اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می‌دهد، در این‌جا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را علیه‌السلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه!

#### 🔴 **علت رخ داد فاجعه کربلا**

آن عده، در معرفی امام حسین علیه‌السلام به عنوان خروج کننده، موفق شدند. خوب؛ دستگاه حکومت ظالم، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه می‌کند، همین جای قضیه است. می‌گوییم:

چه شد که کار به این جا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه‌ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام قرصتر و محکم‌تریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟ خوب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافعی نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیه صحبت کنم. آن‌گاه سررشته‌ی مطلب را به دست ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند، دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عملند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی می‌توان جلو تکرار چنین قضایایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلو قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه‌السلام رسیده بود. مگر این که چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته، خاکریز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند. و الا، اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید. آن وقت، این خونها، همه هدر خواهد رفت.

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده‌ی مقتولین جنگ بدر که به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه‌ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند، تکیه بر جای پیغمبر زد، سر جگر گوشه‌ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوب خیزران به لب و دندانش زد و گفت:

لیت اشیاخی ببدر شهدا

جزع الخزرج من وقع الاسل

یعنی کشته‌های ما در جنگ بدر، برخیزند و ببینند که با کشته‌هایشان چه کار کردیم! قضیه، این است. این جاست که قرآن می‌گوید عبرت بگیرید! این جاست که می‌گوید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن‌گاه خودتان را برحذر دارید.

### خواص و عوام

بنده، برای این که این معنا در فرهنگ کنونی کشور، ان شاء الله به وسیله افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان می‌کنم:



ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم می‌شوند: یک قسم کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار می‌کنند. راهی را می‌شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمی‌دارند. یک قسم اینها نیستند که اسمشان را خواص می‌گذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمی‌خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی‌خواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل پردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوَند. به چگونگی جَوَ نگاه می‌کنند و دنبال آن جَوَ به حرکت در می‌آیند. اسم این قسم از مردم را عوام می‌گذاریم. پس، جامعه را می‌شود به خواص و عوام تقسیم کرد. اکنون دقت کنید تا نکته‌ای در باب خواص و عوام بگوییم تا این دو با هم اشتباه نشوند:

#### تعریف خواص

خواص چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است. زیرا در بین خواص، کنار افراد با سواد، آدمهای بی‌سواد هم هستند. گاهی کسی بی‌سواد است؛ اما جزو خواص است. یعنی می‌فهمد چه کار می‌کند. از روی تصمیم‌گیری و تشخیص عمل می‌کند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است.

#### تعریف عوام

یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه می‌شود. می‌گویند: «پسر عموی امام حسین علیه‌السلام آمد. خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم. اینها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند» و چه و چه. تحریک می‌شود، می‌رود دور و بر حضرت مسلم؛ می‌شوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم! پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به کوفه می‌آیند؛ به مردم می‌گویند: «چه کار می‌کنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع می‌کنید؟! پدرتان را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی می‌کنند و به خانه‌هایشان بر می‌گردند. بعد که سربازان ابن زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را می‌گیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند! هر چه می‌کنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جَوَ ایجاب کرد، حرکت می‌کنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ خواص برویم.

### ❁ خواص جبهه‌ی حق و باطل

خواص، طبعاً دو جبهه‌اند: خواص جبهه‌ی حق و خواص جبهه‌ی باطل. عدّه‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار می‌کنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت می‌کنند. اینها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه‌ی مقابل حق و ضد حقند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این طور بگوییم که «عدّه‌ای اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین، علیهما السلام هستند و طرفدار بنی‌هاشمند. عدّه‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیه‌اند.» بین طرفداران بنی‌امیه هم، افراد با فکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم جزو خواصند.

پس خواص یک جامعه، به دو گروه خواص طرفدار حق و خواص طرفدار باطل تقسیم می‌شوند. شما از خواص طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کنند. لذا باید با آنها بجنگید. با خواص طرفدار باطل باید جنگید. این که تردید ندارد.

همین‌طور که برای شما صحبت می‌کنم، پیش خودتان حساب کنید و ببینید کجایید؟ این که می‌گوییم سررشته‌ی مطلب، سپرده به دست ذهن؛ یعنی تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما، در صحنه‌ای دیگر:

خوشر آن باشد که وصف دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

### ❁ پیدا کردن خود در صحنه‌های تاریخ

تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همینهایی که امروز این‌جا هستیم. پس، اگر ما شرح تاریخ را می‌گوییم، هر کدامان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته‌ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم.

فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک، شرکت کرده‌اید. در آن‌جا مثلاً جبهه‌ی دشمن فرضی را مشخص می‌کنید، جبهه خودی فرضی را هم مشخص می‌کنید. بعد متوجه تاکتیک غلط جبهه‌ی خودی می‌شوید و می‌بینید که طراح نقشه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده است. شما دیگر در وقتی که می‌خواهید تاکتیک طراحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده؛ اما فرمانده یا بیسیمچی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده‌اند. می‌فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این گونه است.

شما خودتان را در صحنه‌ای که از صدر اسلام تبیین می‌کنم، پیدا کنید. یک عدّه جزو



عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام راحل ما رضوان‌الله تعالی علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت می‌بردند، به ضرب دستِ خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که «وجعلنا هم ائمةً يدعون الى النار» و یا «الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا و احلوا قومهم دارالبوار. جهنم يصلونها و بئس القرار» به سمت دوزخ خواهند رفت. پس، باید مواظب باشید جزو عوام قرار نگیرید.

### 🕌 به جرگه عوام نپیوندیم

جزو عوام قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالی باشید؛ نه! گفتم که معنای عوام این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند؛ اما جزو عوامند. عوام بودن، دستِ خودِ من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیوندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر می‌فرماید: «ادعوا الى الله على بصيرةٍ انا و من اتبعنى.» یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

### 🕌 دو نوع خواص در طرفداری جبهه‌ی حق

و اما گروه خواص. در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواص طرفدارِ حقیق، یا از جمله‌ی خواص طرفدار باطل محسوب می‌شویم. این‌جا قضیه برای ما روشن است. خواص جامعه‌ی ما، جزو خواص طرفدار حقیقند و در این تردیدی نیست. زیرا به قرآن، به سنت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت می‌کنند. امروز، جمهوری اسلامی برخوردار از خواص طرفدارِ حق است. پس، خواص طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم.

### 🕌 خواص طرفدار حق

همه‌ی دشواری قضیه، از این‌جا به بعد است. عزیزان من! خواص طرفدارِ حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است.

همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاة الدنیا» متاع، یعنی بهره. اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاة الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیفِ سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، واویلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن‌جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

می‌بینید که حتی خواص طرفدارِ حق هم به دو قسم تقسیم می‌شوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق نمی‌شود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد. باید به مطالعه و دقت و فکر پرداخت. اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوبِ خواص طرفدارِ حق؛ یعنی کسانی که می‌توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین علیه‌السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگرِ خواص طرفدارِ حق - دل سپردگان به متاع دنیا. آنان که حق شناسند، ولی درعین حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتاست!

### 🕌 زمانی که امامت به سلطنت تبدیل میشود

اصلاً دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسؤولیت، و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آن‌جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، اگر عده‌ی این‌ها زیاد باشد آن وقت دیگر واویلاست. آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیه، هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد، امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد!

### 🕌 امام در رأس جامعه اسلامی است

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است. یعنی در رأس جامعه، امام است. انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل، از او تبعیت می‌کنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی است که با قهر و غلبه بر مردم حکم می‌راند. مردم دوستش ندارند. مردم قبولش ندارند. مردم به او اعتقاد ندارند. (البته مردمی که سرشان به تنشان بیرزد، درعین حال، با

قهر و غلبه، بر مردم حکومت می‌کند. بنی‌امیه، امامت را در اسلام به سلطنت و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ماه - یعنی نود سال! - در دولت بزرگ اسلامی، حاکمیت داشتند. بنای کجی که بنی‌امیه پایه‌گذاری کردند، چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوطشان، با همان ساختار غلط در اختیار بنی‌عبّاس قرار گرفت. بنی‌عبّاس که آمدند، به مدّت شش قرن، به عنوان خلفا و جانشینان پیغمبر، بر دنیای اسلام حکومت کردند. خلفا یا به تعبیر بهتر پادشاهان این خاندان، اهل شُرب خمر و فساد و فحشا و خبثت و ثروت‌اندوزی و اشرافیگری و هزار فسق و فجور دیگر مثل بقیه سلاطینِ عالم - بودند. آنها به مسجد می‌رفتند؛ برای مردم نماز می‌خواندند و مردم نیز به امامتشان اقتدا می‌کردند و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقاد مردم را خراب کرده بودند.

#### تغییر ماهیت خواص طرفدار حق

آری! وقتی خواص طرفدار حق، یا اکثریت قاطعشان، در یک جامعه، چنان تغییر ماهیت می‌دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمی‌کنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند؛ آن گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین بن علی علیه‌السلام - با آن وضع - آغاز می‌شود. حکومت به بنی‌امیه و شاخه‌ی مروان» و بعد به بنی‌عبّاس و آخرش هم به سلسله‌ی سلاطین در دنیای اسلام، تا امروز می‌رسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه‌ی خدا و مدینه‌التّبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فُسّاق و فُجّاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیه‌ی سرزمینها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید. لذا، شما در زیارت عاشورا می‌گویید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد» در درجه‌ی اوّل، گذارندگان خشت اوّل را لعنت می‌کنیم، که حق هم همین است.

#### عامل لغزش خواص طرفدار حق

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ می‌رویم:

دوران لغزش خواص طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر شروع شد. به مسأله‌ی خلافت، اصلاً کار ندارم. مسأله‌ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است



که می‌خواهم به آن بپردازم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگهای زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند، که بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمی‌توان آنها را با دیگران یکسان دانست! این، خشتِ اول بود. حرکت‌های منجر به انحراف، این گونه از نقطه‌ی کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات، از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبر، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب می‌شدند! توجه می‌کنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص و غیره - این بزرگان، که هر کدام یک کتاب‌طور سابقه‌ی افتخارات در بدر و حنین و احد داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها، وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند. مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگِ مثقال می‌کشند. ببینید چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می‌شکسته‌اند! اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتابهای خود نوشته‌اند. حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها به جا می‌ماند، افسانه‌وار بود.

#### ❁ خواص دوران امیرالمؤمنین (ع) دنیا را بر آخرت ترجیح دادند

همین وضعیت، مسائل دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به وجود آورد. یعنی در دوران آن حضرت، چون عده‌ای مقام برایشان اهمیت پیدا کرد، با علی در افتادند. بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر می‌گذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نفس امیرالمؤمنین علیه‌السلام نفس پیغمبر بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که: «یاخذون مال الله دولا و عبادالله خولا و دین الله دخلا بینهم» جامعه‌ای است که در آن، ارزشها تحت الشعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام و السلام، وقتی می‌خواهد مردم را به جهاد ببرد، آن همه مشکلات و دردسر برایش دارد! خواص دوران او - خواص طرفدار حق یعنی کسانی که حق را می‌شناختند - اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند! نتیجه این شد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام و السلام بالاجبار سه جنگ به راه انداخت؛ عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دائماً در این جنگها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدمهای خبیث به شهادت رسید.



### ❁ خدا، صاحب خون امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع)

خون امیرالمؤمنین علیه‌السلام و السلام به قدر خون امام حسین علیه‌السلام با ارزش است. شما در زیارت وارث می‌خوانید: «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره». یعنی خدای متعال، صاحب خون امام حسین علیه‌السلام و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین علیه‌السلام و السلام است. این تعبیر، برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می‌شود، صاحبی دارد. کسی که کشته می‌شود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیت حق دم را عرب «ثار» می‌گوید. «ثار» امام حسین علیه‌السلام از آن خداست. یعنی حق خون امام حسین علیه‌السلام و پدر بزرگوارش، متعلق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر، خود ذات مقدس پروردگار است.

### ❁ انتخابی سخت و مشکل برای امام حسن (ع)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و السلام به خاطر وضعیت آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید. بعد نوبت امامت به امام حسن علیه‌السلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد. تنهای تنهایش گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت امام حسن علیه‌السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکلتر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه‌السلام این مشکل را انتخاب کرد.

### ❁ قیام، تنها راه دوران یزید

وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند. یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه‌السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام،

تنها انتخابِ ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه‌السلام بود که دو انتخابِ شهید شدن و زنده ماندن وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه‌السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه‌السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده بود. کشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سر راه می‌کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد.

### عظمت مقام امام حسین (ع) در بین خواص

وقتی امام حسین علیه‌السلام قیام کرد - با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب می‌شود!

به قضایای قیام امام حسین علیه‌السلام و حرکت وی از مدینه نگاه می‌کردم. به این نکته برخوردیم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود، عبدالله بن زبیر بیرون آمده بود. هر دو، در واقع، یک وضعیت داشتند؛ اما امام حسین علیه‌السلام کجا، عبدالله بن زبیر کجا! سخن گفتن امام حسین علیه‌السلام و مقابله و مخاطبه‌اش از چنان صلابتی برخوردار بود که ولید حاکم وقت مدینه، جرأت نمی‌کرد با وی به درستی حرف بزند! مروان یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد. چون انتقادش نابجا بود حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سرجایش بنشیند. آن وقت امثال همین مروان، خانه‌ی عبدالله بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم. به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می‌آوریم! اگر از خانه‌ات بیرون نیایی، به قتلت می‌رسانیم و چه‌ها می‌کنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله بن زبیر به التماس افتاد و گفت: پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستیم؛ خودم فردا به دارالخلافه می‌آیم. آن قدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: امشب را به او مهلت بدهید.

عبدالله بن زبیر، با این‌که شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود، این قدر وضعیتش با امام حسین علیه‌السلام فرق داشت. کسی جرأت نمی‌کرد با آن حضرت به درستی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و همصحبت شد، خطابش به آن حضرت «جعلت فداک» (قربانت گردم) و پدر و مادرم قربانت گردند و



«عمّی و خالی فداک» (عمو و دایمی ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه‌السلام این گونه بود. شخصیت او در جامعه‌ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود. عبدالله بن مطیع، در مکه نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! ان قتلت لنسترقن بعدک.» اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو، کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راه عادی خودشان را می‌روند.

عظمت مقام امام حسین علیه‌السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن عباس در مقابلش خضوع می‌کند؛ عبدالله بن جعفر خضوع می‌کند، عبدالله بن زبیر با آن که از حضرت خوشش نمی‌آید خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حقند؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند.

### 🕌 حرکت خواص، عوام را به دنبال می‌آورد

اما همه‌ی اینها، وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند.

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه می‌کنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده شد. همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیت‌های برجسته و نام و نشاندار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم می‌شود از این خواص طرفدار حق، کدامها جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیک نامه‌ها هم می‌شود فهمید که عده‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است. نتیجه در کوفه آن می‌شود که مسلم بن عقیل به شهادت می‌رسد و از همان کوفه‌ای که هجده هزار شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست، سی هزار نفر یا بیشتر، برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌روند! یعنی حرکت خواص، به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد.

### آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود

نمی‌دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را می‌گیرد، درست برای ما روشن می‌شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد. با خود اندیشید مسلم را به آن جا می‌فرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه می‌شوم. مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه، مردم آمدند و همه، اظهار ارادت کردند. فرماندار کوفه، نعمان بن بشیر نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: تا کسی با من سرِ جنگ نداشته باشد، جنگ نمی‌کنم. لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جو را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند. دو، سه تن از خواص جبهه‌ی باطل - طرفداران بنی‌امیه - به یزید نامه نوشتند که اگر می‌خواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست. چون نعمان بن بشیر نمی‌تواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند. یزید هم عبیدالله بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز با حفظ سمت - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآور. عبیدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت. در قضیه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم می‌شود، که اگر دیدم مجالی هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد. او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود. مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین علیه‌السلام است. جلو دویدند و فریاد السلام علیک یا بن رسول الله در فضا طنین افکند. ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آن که یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا یکی گفت او امام حسین علیه‌السلام است همه فریاد امام حسین، امام حسین برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرمی داشتند؛ بی آن که صبر کنند تا حقیقت آشکار شود.

### تقصیر خواص طرفدار حق، در شهادت مسلم بن عقیل

عبیدالله هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت. اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشدّ فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد. بدین جهت، هانی بن عروه را با غدر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرق کرد.

در این مقطع هم، نقش خواص به اصطلاح طرفدارِ حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجح دانستند، آشکار می‌شود. از طرف دیگر، حضرت مسلم با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی سی هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عده فقط چهار هزار نفر دُرادور محلّ اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند.

این وقایع، مربوط به روز نهم ذی‌الحجه است. کاری که ابن زیاد کرد این بود که عده‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر می‌خواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیه‌اند. پول و شمشیر و تازیانه دارند. چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکنند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که همه باید به مسجد بیایند و نماز عشايشان را به امامت من بخوانند! تاریخ می‌نویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.

### 📌 شریح قاضی، مصداق خواص ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین

چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواص طرفدارِ حق مقصرند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل شریح قاضی. شریح قاضی که جزو بنی‌امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیدالله زیاد را به کنترل خود درآوردند.

ابن زیاد ترسید. آنها می‌گفتند: شما هانی را کشته‌اید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده. شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این‌جا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟! شریح قاضی گفت: می‌خواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبیدالله آن‌جا حضور داشت و جرأت نکردم! جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این که عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات

هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عبیدالله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه‌السلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام به حکومت می‌رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد. یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصِ ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.

#### شَبَثُ بنِ رُبَیعِ، متفرق کننده مؤمنین از مسلم بن عقیل

به داخل شهر کوفه برگردیم: وقتی که عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید وگرنه پدرتان را در می‌آورم چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همه‌شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه‌السلام بودند. شَبَثُ بنِ رُبَیعِ یکی از آنها بود که به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت!

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شَبَثُ بنِ رُبَیعِ در یک لحظه‌ی حساس، به جای این‌که از ابن زیاد بترسند، از خدا می‌ترسیدند، تاریخ عوض می‌شد. گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواص مؤمنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضیشان بعداً در کربلا شهید شدند؛ اما این‌جا، اشتباه کردند.

#### اثرگذاری توأبیین و شهدای کربلا در تاریخ

البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسمشان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توأبیین شوند. چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه‌السلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سراشیب آغاز شد، دیگر چه فایده؟! لذاست که در تاریخ، عده‌ی توأبیین، چند برابر عده‌ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند؛ توأبیین نیز همه در یک روز کشته شدند. اما اثری که توأبیین در تاریخ گذاشتند، یک

هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! به خاطر این که در وقت خود نیامدند. کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند. دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

### اگر مسلم را تنها نمی گذاشتند

چرا مسلم بن عقیل را با این که می دانستید نماینده‌ی امام است، تنها گذاشتید؟! آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید. قبولش هم داشتید. به عوام کاری ندارم. خواص را می گویم. چرا هنگام عصر و سر شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه‌ی طوعه پناه برود؟! اگر خواص، مسلم را تنها نمی گذاشتند و مثلاً، عده به صد نفر می رسید، آن صد نفر دور مسلم را می گرفتند. خانه‌ی یکی شان را مقرّر فرماندهی می کردند. می ایستادند و دفاع می کردند. مسلم، تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد. اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر می توانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع می شدند. پس، خواص در این مرحله، کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

### نجات تاریخ در گرو عمل به موقع خواص

ببینید! از هر طرف حرکت می کنیم، به خواص می رسیم. تصمیم گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات می دهد و حفظ می کند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد. در الجزایر، جبهه‌ی اسلامی آن کشور برنده‌ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سر کار آمد. روز اولی که حکومت نظامی در آن جا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز - بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اولیه‌ی حکومت نظامی، مسؤولین جبهه‌ی اسلامی، مردم را به خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمی توانست بکند، و از بین می رفت. نتیجه این که امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم می گرفتند، نگرفتند. عده‌ای ترسیدند، عده‌ای ضعف پیدا کردند، عده‌ای اختلال کردند، و عده‌ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند.

در عصر روز هجدهم بهمن ماه سال ۵۷، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود به خیابانها بریزید. اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمی گرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سر کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر می شدند، و مردم در خانه‌هایشان می ماندند، اول امام و ساکنان مدرسه‌ی رفاه و بعد اهالی بقیه‌ی مناطق را قتل

عام و نابود می‌کردند. پانصد هزار نفر را در تهران می‌کشتند و قضیه تمام می‌شد. چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه‌ی لازم تصمیم لازم را گرفت. اگر خواص امری را که تشخیص دادند به موقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا می‌کند و دیگر حسین بن علی‌ها به کربلاها کشانده نمی‌شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.

به افغانها نگاه کنید! در رأس کار، آدمهای حساسی بودند؛ اما طبقه‌ی خواص منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت ما امروز دیگر کار داریم. یکی گفت دیگر جنگ تمام شد. ولمان کنید، بگذارید سراغ کارمان برویم؛ برویم کاسبی کنیم. چند سال، همه آلف و آلف جمع کردند؛ ولی ما در جبهه‌ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم. گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر! خوب؛ اگر این گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ، تکرار خواهد شد!

#### 🕌 نصرت و پیروزی خدا برای کسانی که تلاش کنند

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه این که به هر یک نفر پیروزی می‌دهند! وقتی مجموعه‌ای حرکت می‌کند، البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجه‌ها هست؛ اما پیروزی هم هست: «ولینصرنّ الله من ینصره» نمی‌فرماید که نصرت می‌دهیم؛ خون هم از دماغ کسی نمی‌آید. نه! «فیقتلون و یقتلون»؛ می‌کشند و کشته می‌شوند؛ اما پیروزی به دست می‌آورند. این، سنت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم؛ از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم؛ به خاطر خانواده ترسیدیم؛ به خاطر دوستان ترسیدیم؛ به خاطر منقّص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم؛ به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم؛ به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین هم سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کمالین که امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام شهید شد؛ کمالین که امام حسین علیه‌السلام شهید شد.

#### 🕌 ذکر نمونه‌های تاریخی از عملکرد خواص

خواص! خواص! طبقه‌ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته‌اید؟ اگر جزو خواصید - که البته هستید - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است. البته



مطلبی که درباره‌ی آن صحبت کردیم، خلاصه‌ای از کل بود. در دو بخش باید روی این مطلب کار شود: یکی بخش تاریخی قضیه است؛ که اگر وقت داشتیم خودم می‌کردم. متأسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمی‌ماند. به هر صورت، علاقه‌مندانِ کاردان باید بگردند و نمونه‌هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل می‌کردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمی‌شدید، ممکن بود ساعتی در زمینه‌ی همین موضوعات و اشخاص برایتان صحبت کنم؛ چون در ذهنم هست.

### 🔗 تطبیق عملکرد خواص در هر زمان

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان، طبقه‌ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند. این که گفتیم اسیر دنیا نشوند یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثالها و مصداقهایش چیست؟

### 🔗 یکی از لوازم مجاهدت خواص

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند آقا، مگر تو بیکاری؟! مگر دیوانه‌ای؟! مگر زن و بچه نداری؟! چرا دنبال چنین کارها می‌روی؟! کمالین که در دوره‌ی مبارزه هم می‌گفتند. اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدتِ خواصی، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه می‌کنند، بد می‌گویند، تهمت می‌زنند؛ مسأله‌ای نیست.



## سه بحث عمده در رابطه با قضیه عاشورا

- ❁ عبرت از برگشت به قهقرا در جامعه اسلامی
- ❁ فاجعه خیلی تکان دهنده و بی نظیر عاشورا
- ❁ سه دوره کوتاه از زندگی حضرت اباعبدالله (ع)
- ❁ دوره جوانی حضرت اباعبدالله (ع)
- ❁ دوران بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع)
- ❁ حبّ اهل بیت (علیهم السّلام) در همه عالم اسلام
- ❁ خطوط اصلی که پیامبر (ص) ایجاد کرد
- ❁ زمان کم پیامبر (ص) برای ایجاد خطوط اصلی جامعه
- ❁ پیشرفت تدریجی جامعه اسلامی به طرف ضعف و تهی شدن
- ❁ دو دسته از کسانی که نعمت داده شد
- ❁ چند مثال از خواص در تاریخ:
- ❁ تفاوت ولایت و پادشاهی
- ❁ از بین رفتن معیارها در جامعه اسلامی
- ❁ ماجرای از بی بصیرتی عوام
- ❁ مراقبت از خود و دیگران جهت منحرف نشدن در تحولات اجتماعی
- ❁ عاقبت انسان ارزشی از درون تهی
- ❁ دین پیامبر (ص)، زنده شده حسین بن علی (ع) است

## عبرت‌های عاشورا و بررسی مقاطع اصلی زندگی امام حسین (ع) \*

### سه بحث عمده در رابطه با قضیه عاشورا

امروز در خطبه اول، بحثی درباره ماجرای عاشورا عرض می‌کنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده‌ایم؛ اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی می‌شود، ابعاد تازه‌تر و روشن‌گریهای بیشتری از آن حادثه آشکار می‌شود و نوری بر زندگی ما می‌تاباند.

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه‌السلام است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحثهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی‌کنم.

بحث سوم، درباره‌ی عبرتهای عاشورا است که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد. بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این

زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.

### عبرت از برگشت به قهقرا در جامعه اسلامی

ما قضیه را این‌گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم‌الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره آن عرض خواهیم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن‌جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیعترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می‌شود؟!

زینب کبری سلام‌الله‌علیها در بازار کوفه، آن خطبه عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد: «یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، أتبکون؟!». مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجه و گریه کردند. فرمود: «أتبکون؟!». گریه می‌کنید؟! «فلا رقات الدمعه ولاهدئت الرنه»؛ گریه‌تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «أتما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم». این، همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقبگرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه‌ها را با مغزل نخ می‌کند؛ بعد از آن که این نخها آماده شد، دوباره شروع می‌کند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه اسلامی، در معرض همین خطر هست.

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد. شخصیت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرتهای عاشورا این‌جاست.

ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که آن راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن‌چنان که باید و شاید، در این راه نگه نداریم، ممکن

است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست.

### ❁ فاجعه خیلی تکان دهنده و بی نظیر عاشورا

حال من می‌خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدم فضلا درباره آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و ان شاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد. امروز می‌خواهم یک گذر اجمالی به این مسأله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان‌طور که همه ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «لقد عظمت الرّزیه و جلت و عظمت المصیبه»، مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیه، یعنی حادثه بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی‌نظیر است.

### ❁ سه دوره کوتاه از زندگی حضرت اباعبدالله(ع)

برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام اجمالاً مطرح می‌کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا می‌توان حدس زد که کارش به آن جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدّش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل‌عام کنند و زانشان را اسیر بگیرند؟ این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم است. دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست و پنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلاست.

### ❁ دوران حیات پیامبر اکرم(ص)

در دوران حیات پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر. پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می‌دانند که پیامبر فرمود: «انّ الله لیغضب لغضب فاطمه»؛ اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، خدا را خشمگین



کرده است. «و یرضی لرضاهها»؛ اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملأ عام، راجع به او این‌گونه حرف می‌زند. این مسأله‌ای عادی نیست.

پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. او، جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمنتر، از همه باسابقه‌تر، از همه شجاعتر و در همه میدانها حاضر است. کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در می‌مانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز می‌کند و بن‌بستها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیز که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نودیده پیامبر است. کودکی از اینها متولد شده است و او حسین بن علی است.

البته همه این حرفها درباره امام حسن علیه السلام هم هست؛ اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. ببینید؛ مسأله این است.

پیامبر درباره امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود: «سیدی شباب اهل الجنة»؛ اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه وجودش موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می‌شود؟!

#### 🕌 دوره جوانی حضرت اباعبدالله (ع)

دوره دوم، دوره بیست و پنج ساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است. حسین جوان، بالنده، عالم و شجاع است. در جنگها شرکت می‌جوید، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشندگان که می‌آید، همه چشمها به سوی او برمی‌گردد. در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می‌درخشد. همه برای او احترام قائلند. خلفای زمان، برای او و برادرش

احترام قائلند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل و تجلیل می‌کنند و نامش را به عظمت می‌آورند. جوان نمونه دوران، و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد.

### 🕌 دوران بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع)

دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام باز در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمانان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادت بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمت تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمّل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم‌کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته شود - آن هم با آن وضع - هیچ کس تصوّر هم نمی‌کرد؛ اما همین حادثه باورنکردنی، همین حادثه عجیب و حیرتانگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است؛ اما باطنش پوک شده است. خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیتند.

### 🕌 حبّ اهل بیت (علیهم السلام) در همه عالم اسلام

البته من به شما بگویم که در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می‌دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، ولوله زوّار و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت می‌کنند، می‌بوسند و توسل می‌جویند.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی

هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره معنای اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می‌کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. حالا ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است. بنابراین، اهل بیت محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می‌افتد.

### خطوط اصلی که پیامبر(ص) ایجاد کرد

حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن‌جا چه شد که جامعه به این‌جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم.

#### ۱- معرفت شفاف و بی‌ابهام

اول به عنوان مقدمه عرض کنم: پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتیم: اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند.

#### ۲- عدالت مطلق و بی‌اغماض

خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلق به همه مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤلیت‌دهی و مسؤلیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. آن عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.



### ۳- عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار

سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

### ۴- عشق و عاطفه جوشان

چهارم، عشق و عاطفه جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»، «ان الله يحبّ التّوايين و يحبّ المتطهرين»، «قل ان كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله». محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحبّ است فرزند را ببوسی؛ مستحبّ است که به فرزند محبت کنی؛ مستحبّ است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحبّ است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر، محبت به اهل بیت؛ «الا المودّة فی القربی».

### 🕋 زمان کم پیامبر(ص) برای ایجاد خطوط اصلی جامعه

پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین‌طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این که بتواند مردمی را که درست برضدّ این خصوصیات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می‌کردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود - که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است؛ «فی فتن داستهم باخفافها و وطئتهم باظلافها» - محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک می‌کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می‌کشتند - «تو از قبیله ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله شما یکی را بکشیم!» - حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی‌گناه باشد، یا بی‌خبر باشد؛ جفای مطلق،

بی‌رحمی مطلق، بی‌محبتی و بی‌عاطفگی مطلق.

مردمی را که در آن جوّ بار آمدند، می‌شود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمی‌شود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ بخصوص آن‌چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم بی‌درپی مسلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسأله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در این‌جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این‌جاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و الا معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند.

حالا نمی‌خواهیم وارد بحث‌های کلامی شویم. من می‌خواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم، و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است.

#### پیشرفت تدریجی جامعه اسلامی به طرف ضعف و تهی‌شدن

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر. چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این‌جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می‌کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله وصایت - سر جای خودش است: عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سالهای اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آید؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی‌شدن پیش می‌رود.

#### دو دسته از کسانی که نعمت داده شد

ببینید، نکته‌ای در سوره مبارکه حمد هست که من مکرّر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصراط المستقیم» - ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن - بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط

الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلیها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم». نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست: «فاولئک مع الّذین انعم الله علیهم من التّبیّین والصدّیقین والشّهداء والّصّالحین». آنها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند.

### ۱- کسانی که نمی‌گذارند خدای متعال بر آنها غضب کند و گمراه شوند

کسانی که نعمت داده شده‌اند، دوگونه‌اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه اینها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صفت است؛ که صفت «الَّذین»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لالضّالّین»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لالضّالّین»، گمراه هم نشدند.

### ۲- کسانی که نعمت خدا را تبدیل و خراب نمودند

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالّین»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اول گمراه شدند - یا لاقلاً اکثریتشان این طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضّالّین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتدّ غضب الله تعالی علی اهل الارض»؛ وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد. من حالا فقط چند مثال بیاورم.

خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالّین» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از این جا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی

از مدارک مورخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن قتیبه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «الامامه والسیاسة»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه آنها را کنار می‌گذارم.

### چند مثال از خواص در تاریخ

وقتی آدم به کتاب «کامل التواریخ» ابن اثیر می‌نگرد، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدار» که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، می‌گوید علت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمی‌کنم: «لعلل»؛ علت‌هایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. وقتی قضیه جناب «ابی ذر» را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب ابی ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم. حالا یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا این که تعصب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه آنچه که من از حالا به بعد نقل می‌کنم، از ابن اثیر است.

چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این جا رسید؟ من دقت که می‌کنم، می‌بینم همه آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است.

### ۱- سعید بن عاص

«سعید بن عاص» یکی از بنی امیه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولید بن عقبه بن ابی معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعید بن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما جود طلحة؟»؛ «طلحة بن عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید ان من له مثل النشاستج لحقیق ان یکون جوادا». یک مزرعه خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه بزرگ کوفه، ملک طلحة صحابی پیامبر در مدینه بوده است. سعید بن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید



هم بخشنده باشد! «والله لو ان لي مثله» - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لاعاشكم الله به عيشا رغداً»، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آوردم؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ای داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این جا رسیده است.

## ۲- ابوموسی اشعری

نمونه بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این که پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آن قدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده از آنهایی که اسب داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم»؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عده‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این‌طور درباره جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت این‌اثیر است. او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «اخرج ثقله من قصره علی اربعین بغلاً»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت! آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بیاورد و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمی‌دهند. هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلما خرج تتعله بعنانه»؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالو احملنا علی بعض هذا الفضول»؛ ما را هم سوار همین زیادیه‌ها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن.

«وارغب فی المشی کما رغبتنا»؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بسوطه»؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابۀ فمضی»، از اطرافش پراکنده و متفرق شدند؛ اما البته تحمل نکردند. به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست!

### ۳- سعدبن ابی وقاص

مثال سوم: «سعدبن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب می‌داد. در کوفه، حاکم «سعدبن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله بن مسعود» که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام محسوب می‌شد. او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمی‌دانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعدبن ابی وقاص» گفت ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب «هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مرد خیلی بزرگواری بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می‌کنند. جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید. «عبدالله مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عده‌ای از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم می‌شود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر این که «سعدبن ابی وقاص»، قرض خودش به بیت‌المال را نمی‌داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعدبن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛ بعد از چند سال، کارش به این جا رسید. ابن‌اثیر می‌گوید: «فکان اول مانزغ به بین اهل الکوفه»؛ این اول حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر این که یکی از خواص، در دنیاطلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان می‌دهد!

### ۴- مروان بن حکم

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه تونس و مغرب - را فتح کردند

و غنایم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنایم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در این جایی که این را نقل می‌کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصد هزار درهم می‌خرم؛ به او فروختند! پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و می‌گفت این رَحِم من است؛ من «صله رَحِم» می‌کنم و چون وضع زندگیش هم خوب نیست، می‌خواهم به او کمک کنم! بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند.

#### ۵- ولید بن عقبه

ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبه بن ابی معیط علی الکوفه»؛ «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما او می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه «ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا» درباره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق پردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر است. معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم «سعد بن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود». هر دو تعجب کردند! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی‌دانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ما ادری اصلحت بعدنا ام فسد الناس»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعد بن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «اکست بعدنا ام حمقنا بعدک»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟! ولید در جوابش برگشت گفت: «لا تجز عن اباسحق»؛ ناراحت نشو «سعد بن ابی وقاص»، «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «واتما هو الملک»؛ مسأله، مسأله پادشاهی است! - تبدیل

حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغذاه قوم و یتعشاه اخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می‌گردد. «سعدبن‌ابی‌وقاص»، بالأخره صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوشخراش بود که مسأله، پادشاهی است. «فقال سعد: اراکم جعلتموها ملکا»؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

### تفاوت ولایت و پادشاهی

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملك انما ام خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»، سلمان در جواب گفت: «ان انت جیبت من ارض المسلمین درهماً أو اقلّ او اکثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، و وضعته فی غیر حقّه؛ نه این‌که برای خودت برداری؛ در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فانت ملک لا خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که «فبکا عمر»؛ عمر گریه کرد. موعظه عجیبی است. مسأله، مسأله خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می‌کند.

اینها مال خواص بود. خواص در مدت این چند سال، کارشان به این‌جا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسأله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه تواریخ معتبر در نزد همه برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

### از بین رفتن معیارها در جامعه اسلامی

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهنها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسأله ثروت‌اندوزی و گرایش به



مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به این جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاحبار» تلفظ می‌کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالمِ یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشست بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند! این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آنها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها می‌گویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت می‌کنند.

### 📌 ماجرای از بی‌بصیرتی عوام

و اما یک ماجرا هم از عامه مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن‌که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این‌طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره

خلیفه او را عزل کرد!

شبهه این ماجرا برای ابی ذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک می‌شود. عبرت، این جاست.

### 🕌 مراقبت از خود و دیگران جهت منحرف نشدن در تحولات اجتماعی

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروتهای فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال کشور را بسازند، پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند، کارهای بزرگی را انجام دهند، اینها کارهای خیلی خوبی کرده‌اند؛ اینها دنیاطلبی نیست. دنیاطلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزشها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابی‌عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود!

### 🕌 عاقبت انسان ارزشی از درون تهی

گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم. ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرند و هم‌ااش زحمت می‌کشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند اگر به جنگ حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این‌جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند؛ می‌گوید مرده‌شوی

ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی اخم هم نمی‌کنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم؛ من بروم حسین بن علی و فرزندانش را بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر می‌کند؛ خیلی جدت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه کربلا پیش می‌آید.

#### 🌟 دین پیامبر (ص)، زنده شده حسین بن علی (ع) است

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگوییم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام که خودش تجسم ارزشهاست، قیام می‌کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراسیمه سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد.

«و انا من حسین»؛ یعنی دین پیامبر، زنده شده حسین بن علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پُرشور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تا سوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند.



## بررسی باطن نهضت حسینی

- ❖ خلاصه نهضت حسینی
- ❖ دو نگاه در نهضت حسینی
- ❖ اگر ادامه حکومت پیامبر(ص) میسر می شد
- ❖ خصوصیات حکومت پیامبر(ص)
- ❖ زمانی که حکومت پیامبر(ص) به سلطنت تبدیل شد
- ❖ قیامی برای احیای ارزشهای اسلامی
- ❖ دو نتیجه برای قیام امام حسین(ع)
- ❖ احساس خضوع متفکران و روشنفکران بی غرض
- ❖ نسبت به ماجرای امام حسین(ع)
- ❖ ضربه خوردن بشر از جهل و زبونی
- ❖ محسوس بودن عزت در حرکت امام حسین(ع)
- ❖ محکم دلی و استواری حسین بن علی(ع) در مواجهه با بلاها

### خلاصه نهضت حسینی

یک جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه الصلوة والسلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پرمغز و در خور تأمل و تدبیر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه اول قدری پیرامون همین جمله - که ناظر به جهت قیام حسینی است - عرایضی عرض می‌کنیم. آن جمله این است: «و بذل مهجته فیک». این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اول آن، دعاست که گوینده این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فیک»؛ یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لیستنقذ عبادک من الجهالة»؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حیره الضلالة»؛ و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این یک طرف قضیه، یعنی طرف قیام کننده؛ حسین بن علی علیه السلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره بعدی معرفی می‌شود: «و قد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الأدنی»؛ نقطه مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «و باع حظه بالارذل الأدنی»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه نهضت حسینی است.

### 🌸 دو نگاه در نهضت حسینی

با مذاقه در این بیان، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشان‌دهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگر چه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه گسترده تاریخی وی با یزید کوتاه‌عمر بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه می‌کند.

### 🌸 اگر ادامه حکومت پیامبر (ص) میسر می‌شد

یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم اجرای امام حسین را در سطوری خلاصه کنیم، این‌طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچکتر هم - مثل آنچه که در جزیره‌العرب بود - از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اول یک منطقه از جزیره‌العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسر می‌شد و در همان دوره‌های اول پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدتها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

### 🌸 خصوصیات حکومت پیامبر (ص)

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای

شرک و تفرقه فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است.

### زمانی که حکومت پیامبر(ص) به سلطنت تبدیل شد

با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همنند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد - فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

### قیامی برای احیای ارزشهای اسلامی

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند.

لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت: «آئی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما»؛ من با تکبر، با غرور، از روی فخر فروشی، از روی میل به قدرت و تشنه قدرت بودن قیام نکردم؛ «آما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی»؛ من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای این که با اینها مبارزه کنم.

### 🌸 دو نتیجه برای قیام امام حسین (ع)

مبارزه امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه‌السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین کرد.

البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شقّ اول پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحث‌های بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرف‌ها را مجدداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اول حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند.



### ❁ احساس خضوع متفکران و روشنفکران بی غرض نسبت به ماجرای امام حسین (ع)

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجرای امام حسین را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزت، اعتلاء و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین، امام آنها در آزادیخواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه با بدیها و زشتیها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

### ❁ ضربه خوردن بشر از جهل و زبونی

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است - چه ضربه سیاسی، چه ضربه نظامی و چه ضربه اقتصادی - اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا این که معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجّاد و امیرالمؤمنین - بنابر آنچه که از آنها نقل شده - فرموده‌اند: «لیس لانفسکم ثمن الا الجنّة فلاتبیعوها بغيرها»؛ ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشت الهی است. به هرچه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه دنیا را هم به قیمت قبول پستی و ذلت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست. همه کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند - چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر - به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته‌اند. عزت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند. گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر فخرفروشی می‌کند و زور می‌گوید؛ اما درعین حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمی‌رسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!

### ❁ محسوس بودن عزت در حرکت امام حسین (ع)

در رفتار امام حسین، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و درعین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه مراحل هم این‌طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توایم و در کوفه و در

عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آن جا که سخنرانی کرد و فرمود: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاة»، صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه دستها را به طرفش دراز کرده اند و نسبت به او اظهار ارادت می کنند. آن روز هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمیعت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذره ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد!

#### محکم دلی و استواری حسین بن علی (ع) در مواجهه با بلاها

آن راوی ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می گوید: «فوالله ما رأیت مکثورا». مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می گوید من هیچ کس را در چهار موجه بلا مثل حسین بن علی محکم دل تر و استوار تر ندیدم؛ «اربط جاشا». در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می کند؛ کسانی که دچار غمهای گوناگونند. راوی می گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهره ای شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزت الهی است. این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه ای مبارزه کند؛ جامعه ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می آید و ممکن است.



یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹